



سيرة علي المرتضى

امام محمد باقر عليه السلام





سیره ی معصومان: امام محمد باقر علیه السلام

نویسنده:

محسن امین

ناشر چاپی:

سروش (انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
سیره معصومان: امام محمد باقر علیه السلام	۷
مشخصات کتاب	۷
تولد، وفات، طول عمر و مدفن ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام	۷
مادر آن حضرت علیه السلام	۸
کنیه آن حضرت علیه السلام	۸
لقب امام علیه السلام	۸
چرا آن حضرت علیه السلام را باقر لقب داده بودند	۸
نقش انگشتی امام باقر علیه السلام	۸
خلفای معاصر با امام باقر علیه السلام	۹
فرزندان امام باقر علیه السلام	۹
ویژگیهای ظاهری امام باقر علیه السلام	۹
ویژگیهای اخلاقی و رفتاری آن حضرت علیه السلام	۱۰
مناقب و فضایل امام باقر علیه السلام	۱۰
گفتار آن حضرت علیه السلام درباره توحید	۱۱
احتجاج آن حضرت علیه السلام با محمد بن منکدر از زاهدان و عابدان بلند آوازه‌ی عصر خویش	۱۱
احتجاج آن حضرت علیه السلام با نافع بن ازرق یکی از سران خوارج	۱۲
احتجاج آن حضرت علیه السلام با عبدالله بن نافع بن ازرق یکی دیگر از خوارج	۱۲
احتجاج امام باقر علیه السلام با قتاده بن دعامه بصری	۱۳
احتجاج آن حضرت علیه السلام با عبدالله بن معمر لثی درباره متعه	۱۴
یکی از روایاتی که از طریق آن حضرت علیه السلام نقل شده است	۱۵
اخبار مربوط به آن حضرت علیه السلام و ذکر برخی از روایاتی که از او نقل شده است	۱۵
پیشنهاد امام علیه السلام به عبدالملک درباره‌ی ضرب سکه	۱۶

۱۸	 اخبار مربوط به آن حضرت علیه السلام در برخورد با شاعران
۱۹	 روایانی که از امام باقر علیه السلام روایت کرده اند
۲۰	 کسانی که امام باقر علیه السلام از آنان روایت کرده است
۲۰	 تألیفات امام باقر علیه السلام
۲۰	 روایتی از امام باقر علیه السلام درباره ی صفت خالق و یگانگی او
۲۱	 سخنان آن حضرت علیه السلام در حکمت، موعظه و آداب به نقل از کتاب حلیۃ الاولیاء
۲۲	 سخنان امام باقر علیه السلام به نقل از تحف العقول
۲۳	 کلمات قصار امام باقر علیه السلام
۲۵	 کلمات قصار امام باقر علیه السلام منقول از کتاب نثر الدرر
۲۶	 برخی از دعاهای مأثور از امام باقر علیه السلام
۲۶	 دعای امام باقر علیه السلام پس از غذا
۲۶	 اشعاری که از امام باقر علیه السلام برجای مانده است
۲۶	 وصیت امام باقر علیه السلام به هنگام وفاتش
۲۷	 پاورقی

سیره معصومان: امام محمد باقر علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: سیره معصومان [(بخش مربوط به امام محمد باقر علیه السلام)] / محسن امین، ۱۹۵۲ - ۱۸۶۵، ترجمه علی حجتی کرمانی مشخصات نشر: تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما)، ۱۳۷۴. مشخصات ظاهری: ۵ ج در ۶ مجلد. شابک: دوره: ۰-۲۳۰-۳۷۶-۹۶۴؛ ج. ۱: ۹-۲۳۱-۳۷۶-۹۶۴؛ ج. ۲: ۷-۲۳۲-۳۷۶-۹۶۴؛ ج. ۳: ۵-۲۳۳-۳۷۶-۹۶۴؛ ج. ۴: ۳-۲۳۴-۳۷۶-۹۶۴؛ ج. ۵: ۱-۲۳۵-۳۷۶-۹۶۴. یادداشت: چاپ اول: ۱۳۷۳. یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۴. کتابنامه مندرجات: ج. ۱. زندگی پیامبر اسلام خاتم الانبیاء (ص). -- ج. ۲. فاطمه دخت پیامبر (ص). -- ج. ۳. ق. ۱. امام علی علیه السلام: از ولادت تا آغاز خلافت. -- ج. ۳. ق. ۲. امام علی علیه السلام: دوران خلافت. -- ج. ۴. امام حسن، امام حسین و امام زین العابدین (ع). -- ج. ۵. امام باقر (ع)، امام صادق (ع)، امام کاظم (ع) و ... موضوع: چهارده معصوم - سرگذشت نامه شناسه افزوده: حجتی کرمانی، علی، ۱۳۱۶ - ۱۳۷۹. شناسه افزوده: وجدانی، حسین شناسه افزوده: صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران. انتشارات سروش رده بندی کنگره: BP۳۶/الف۶۸ف۹۰۴۱ ۱۳۷۴ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵ شماره کتابشناسی ملی: م۷۵-۱۰۱۳۸

تولد، وفات، طول عمر و مدفن ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

امام محمد باقر (ع) در روز جمعه یا دوشنبه یا سه شنبه غره‌ی ماه رجب یا سوم ماه صفر سال ۵۷ هجری یا به روایتی دیگر سال ۵۶ هجری، در مدینه به دنیا آمد و در روز دوشنبه هفتم ذی حجه یا ربیع الاول و یا ربیع الاخری سال ۱۱۴ هجری، در همان شهر بدرود حیات گفت. بنابراین، آن حضرت ۵۷ سال در این جهان زیست. از این مدت چهار سال با جدش امام حسین (ع) و پس از وی ۳۵ سال با پدرش زندگی کرد و هیجده سال بقیه‌ی عمرش را به تنهایی به سر برد. بنابر روایتی که در کافی از قول امام صادق (ع) نقل شده است، وی ۱۹ سال و دو ماه بیش از پدرش زیسته است و در همین دوران، امامت شیعیان را عهده‌دار بوده است. امام باقر (ع) در مدت امامت خود چند صباحی از خلافت ولید بن عبدالملک و نیز خلافت سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک را درک کرد و سرانجام در روزگار خلافت هشام بن عبدالملک وفات یافت. در کتاب اعلام الوری نیز همین قول آمده که با آنچه خواهیم گفت، صحیح می‌نماید. ابن شهر آشوب در مناقب نوشته است: آن حضرت در سال ۱۱۴ هجری، در سن ۵۷ سالگی زندگی را به درود گفته که از این مدت سه یا چهار سال را در جوار جد بزرگوارش امام حسین (ع) و ۳۴ سال و ده ماه یا ۳۹ سال با پدرش و ۱۹ یا مطابق قول دیگر ۱۸ سال پس از پدرش زیسته است که همین مدت دوره‌ی امامت آن حضرت محسوب می‌شود. امام باقر (ع) در طول سالهایی که امامت شیعیان را عهده‌دار بود، دوران خلافت ولید بن یزید و سلیمان و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک و برادرش، هشام، و ولید بن یزید و برادرش. ابراهیم، را درک کرد و در اوایل خلافت ابراهیم، رحلت یافت. ابوجعفر بن بابویه گوید که ابراهیم بن ولید بن یزید، امام باقر (ع) را مسموم ساخت. [صفحه ۱۴] در دو نسخه‌ای که از این کتاب در دسترس بود همین مطلب به چشم می‌خورد. ولی در این گفته از جانب ابن شهر آشوب یا نساخ و یا هر دو سهوی رخ داده که از دید آگاهان پوشیده نیست. چون در میان خلفای یاد شده تنها یک تن به نام ولید بن یزید وجود داشته و این همان کسی است که نامش در آخر عبارت ذکر شده. و نام درست کسی که در آغاز روایت به او اشاره شده ولید بن عبدالملک است که ولید بن یزید الخ نام، درست آن ولید بن یزید بن عبدالملک و یزید بن ولید بن عبدالملک و ابراهیم و برادرش می‌باشد. علاوه بر این هشام در سال ۱۲۵ هجری، وفات یافت و پس از او ابراهیم به خلافت رسید که او هم در سال ۱۲۷ هجری، کشته شد و اگر امام باقر (ع) در سال ۱۱۴ هجری، وفات یافته باشد، چنان که ابن شهر آشوب نیز همین سخن را می‌گوید، می‌توان به آسانی پی برد که

وفات آن حضرت در زمان خلافت هشام روی داده است نه ابراهیم. در کتاب کشف الغمّه آمده است: محمد بن عمرو می گوید، بنابر روایتی که در دست ما است آن حضرت در سال ۱۱۷ هجری، وفات یافت و دیگران تاریخ رحلت آن حضرت را در سال ۱۱۸ هجری، ذکر کرده اند. امام باقر (ع) در قبرستان بقیع و در کنار آرامگاه علی بن حسین پدرش، و حسن بن علی عموی بزرگوارش، به خاک سپرده شده است.

مادر آن حضرت علیه السلام

مادر آن حضرت، فاطمه دختر حسن بن علی بود که با کنیه ی ام عبدالله و بنابر قول دیگر، ام الحسن خوانده شده است. بنابراین امام باقر (ع) از سلاله ی پدر و مادری هاشمی علوی و فاطمی به شمار می آید. بدین جهت او نخستین کسی است که از نسل امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به دنیا آمده است.

کنیه ی آن حضرت علیه السلام

کنیه ی وی را بعضی ابوجعفر و برخی ابوجعفر اول خوانده اند.

لقب امام علیه السلام

آن حضرت القاب بسیاری داشت که از آن میان لقب «باقر یا باقر العلم» از همه مشهورتر است.

چرا آن حضرت علیه السلام را باقر لقب داده بودند

در فصول المهمه آمده است: آن حضرت را بدین لقب می خواندند زیرا علوم را می شکافت [صفحه ۱۵] و باز می کرد. در صحاح آمده است: «تبقّر، یعنی توسع در علم». در قاموس گفته شده است: محمد بن علی بن حسین را باقر می خواندند چون در علم تبحر داشت. در لسان العرب نیز ذکر شده است: آن حضرت را باقر می خواندند چرا که علم را می شکافت و به اصل آن پی می برد و فروع علم را از آن استنباط می کرد و دامنه ی علوم را می شکافت و وسعت می داد. ابن حجر در صواعق می نویسد: «او را باقر می خواندند و این کلمه از «بقر الارض» اخذ شده است، یعنی آنکه زمین را می شکافت و مکنونات آن را آشکار می کند. زیرا او نیز گنجینه های نهانی معارف و حقایق احکام و حکمتها و لطایف را که جز از دید کوتاه نظران و ناپاکان پنهان نبود، آشکار می کرد.» از این رو درباره ی وی گفته می شد که آن حضرت شکافنده ی علم و جامع آن و نیز آشکار کننده و بالا برنده ی علم و دانش است. در تذکره الخواص نیز آمده است: او را باقر لقب داده بودند زیرا در اثر سجده های فراوان، پیشانی اش شکاف برداشته بود. برخی هم گویند چون آن حضرت از دانش بسیار برخوردار بود او را باقر می خواندند. آنگاه به نقل سخن جوهری در صحاح می پردازد. شیخ صدوق در علل الشرایع به نقل از عمرو بن شمر آورده است: از حابر جعفری پرسیدم چرا به امام پنجم، باقر می گفتند؟ گفت: «چون علم را می شکافت و اسرار آن را آشکار می کرد». در مناقب ابن شهر آشوب نوشته شده است: گفته اند برای هیچ یک از فرزندان حسن و حسین (ع) این اندازه از علوم، از قبیل تفسیر و کلام و فتوا و احکام و حلال و حرام فراهم نشد که برای امام باقر (ع). محمد بن مسلم نقل کرده است که از آن حضرت سی هزار حدیث پرسش کردم.

نقش انگشتری امام باقر علیه السلام

شیخ صدوق در کتابهای عیون اخبار الرضا و امالی از قول امام رضا (ع) نقل کرده است که فرمود: «نقش انگشتی امام حسین (ع) «ان الله بالغ امره» بود و علی بن حسین (ع) انگشتی پدر خود را به دست می کرد. محمد بن علی نیز همان انگشتی امام حسین (ع) را خاتم قرار می داد. اما در فصول المهمه آمده است که نقش انگشتی آن حضرت «رب لا تذرني فردا بود» نویسنده‌ی این کتاب [فصول المهمه] همچنین اضافه کرده است: ثعلبی در تفسیر خود نوشته است بر روی انگشتی امام باقر (ع) این کلمات نقش بسته بود: ظنی بالله حسن و بالنبی المومن و بالوصی ذی المنن و بالحسین و الحسن» شیخ صدوق نیز مانند این روایت را در کتاب عیون الاخبار الرضا از پدرش از امام صادق (ع) نقل کرده است. شیخ طوسی در تهذیب از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: نقش [صفحه ۱۶] انگشتی پدرم این عبارت بود: «العزة لله جميعا». در کتاب حلیه الاولیا نیز از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: نقش انگشتی پدرم «القوة لله جميعا» بود. در کتاب کافی از یونس بن ظبیان و حفص بن غیاث نقل شده است که بر روی انگشتی ابوجعفر محمد بن علی (ع) که بهترین کس از سلاله‌ی آل محمد (ص) بود، عبارت «العزة لله» نقش بسته بود. در کتاب مکارم الاخلاق از کتاب العباس از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «نقش انگشتی ابوجعفر (باقر (ع)) «العزة لله» بود» البته بعید نیست که آن حضرت چندین انگشتی داشته که بر روی هر یک عبارتی متفاوت از دیگری حک شده بوده است. شاعر آن حضرت، کثیر عزه و کمیت و برادرش ورد، و سید حمیری بوده‌اند. دربان آن حضرت نیز جابر جعفری نام داشته است.

خلفای معاصر با امام باقر علیه السلام

در زمان امام باقر (ع) ولید بن عبدالملک و سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزيز و یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک خلافت داشته‌اند. برخی هم نامهای ولید بن یزید بن عبدالملک و یزید بن ولید بن عبدالملک و ابراهیم بن ولید بن عبدالملک را بر تعداد فوق افزوده‌اند.

فرزندان امام باقر علیه السلام

شیخ مفید در ارشاد می نویسد: امام باقر (ع) هفت فرزند داشت. ابوعبدالله جعفر بن محمد [فرزند بزرگ ایشان]، کنیه‌ی امام باقر (ع) را به همین علت ابوجعفر می گفتند. فرزند دیگرش عبدالله نام داشت که مادر این دو ام فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابوبکر بود. دو فرزند دیگر آن حضرت ابراهیم و عبیدالله نام داشتند که از مادری به نام ام حکیم، دختر اسد بن مغیره‌ی ثقفی زاده شدند. از این دو پسر نسلی به وجود نیامده. علی و زینب دو فرزند دیگر آن حضرت بودند که از مادری کنیز به دنیا آمده‌اند. ام سلمه هم فرزند دیگر امام بود که او هم از مادری کنیز متولد شده بود. برخی گفته‌اند: زینب همان ام سلمه بوده است. در کتاب اعلام الوری نیز همین قول آمده است. ابن شهر آشوب در کتاب مناقب، اولاد امام باقر (ع)، را هفت تن دانسته و آنها را مانند شیخ مفید بر شمرده است مگر با این تفاوت که عبدالله افطح را نیز جزو فرزندان امام باقر (ع) محسوب کرده و گفته است: به جز فرزندان امام صادق (ع)، اولاد امام باقر (ع) همگی از دنیا رفتند و نسلی از پس خود به یادگار نگذاشتند. [صفحه ۱۷]

ویژگیهای ظاهری امام باقر علیه السلام

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد: امام باقر (ع) میانه بالا و چهارشانه بود چهره‌ای نورانی و مویی مجعد و سیمایی گندمگون داشت. خال سیاهی بر روی گونه و خال سرخی بر بدنش دیده می شد. میان باریک و صدایش خوش آهنگ بود. در فصول المهمه آمده است که آن حضرت گندمگون و بهنجار بود.

ویژگیهای اخلاقی و رفتاری آن حضرت علیه السلام

ما در این قسمت به نقل از گفتار علما و مضامین اخبار و روایاتی که بعداً به آنها اشاره خواهیم کرد، می پردازیم: ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد: «امام باقر (ع) راستگوترین مردم در گفتار و خوشروترین آنان در برخورد و فداکارترین ایشان در بذل جان بود. او مال و ثروت چندانی نداشت اما در عین حال مخارجش زیاد بود. هر جمعه یک دینار صدقه می داد و می فرمود: صدقه‌ای که در روز جمعه داده می شود فضیلت این روز را بر سایر روزها چند برابر می کند؛ وقتی اندوهی به او رو می آورد، آن حضرت همه‌ی زنان و فرزندان را جمع می کرد و آنگاه دعا می خواند و آنان آمین می گفتند. بسیار ذکر می گفت. حتی به هنگام راه رفتن و غذا خوردن نیز خدا را یاد می کرد. با آنکه همیشه با مردم بود اما هیچ گاه از یاد خدا باز نمی ماند. آن حضرت فرزندان را جمع می کرد و به آنان دستور می داد تا هنگام طلوع خورشید به ذکر خداوند مشغول شوند. هر کس را که اهل قرائت بود به قرائت قرآن و آن کس را که قرائت نمی کرد به گفتن ذکر فرمان می داد.» شیخ مفید می نویسد: آن حضرت در بخشش و سخاوت نزد خاص و عام زباز بود. کرم و بزرگواری آن حضرت آوازه‌ای بلند داشت. با آنکه عیالوار بود و زندگی متوسطی داشت اما به انعام و احسان به مردم شهره بود. در صفحات آینده نیز از سلیمان بن دمدن نقل خواهیم کرد که گفته است: آن حضرت (ع) پانصد، ششصد و هزار درهم جایزه می داد و هیچ گاه از رفت و آمد پیروان و کسانی که به او امید بسته بودند، خسته و ملول نمی شد. هرگاه می خندید می فرمود: خداوندا بر من خشم مگیر. آبی در نثر الدرر گوید: چون رفتاری را می دید، مخفیانه استعاده می کرد. هیچگاه از اهل خانه‌اش شنیده نشد که بگویند: ای گدا! خدا به تو برکت دهد یا شنیده نشد که بگویند: ای گدا! این را بگیر. بلکه امام پیوسته سفارش می فرمود که محتاجان را با بهترین نامها، بخوانند. [صفحه ۱۸]

مناقب و فضایل امام باقر علیه السلام

اول، علم و دانش: در کشف الغمّه از حافظ عبدالعزیز بن اخضر جنابزدی در کتابش موسوم به معالم العترة الطاهرة از حکم بن عتیبه نقل شده است که در مورد آیه‌ی إِنَّ فِي ذَلِكْ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ [۱] گفت: «به خدا سوگند محمد بن علی در ردیف همین هوشمندان است». در صفحات بعد از سخن ابو زرعه را نقل خواهیم کرد که گفته است: به جان خودم ابوجعفر از بزرگ‌ترین دانشمندان است. ابونعیم در حلیه الاولیاء نوشته است: مردی از ابن عمر درباره‌ی مسئله‌ای پرسش کرد. ابن عمر نتوانست او را پاسخ گوید. پس به سوی امام باقر (ع) اشاره کرد و به پرسش کننده گفت: نزد این کودک برو و این مسئله را از او پرس و جواب او را هم به من بازگویی. آن مرد به سوی امام باقر (ع) رفت و مشکل خود را مطرح کرد. امام نیز پاسخ او را گفت: مرد به نزد ابن عمر بازگشت و وی را از جواب امام باقر (ع) آگاه کرد. آنگاه ابن عمر گفت: اینان اهل بیتی هستند که از همه‌ی علوم آگاهی دارند. در حلیه الاولیاء آمده است: محمد بن احمد بن حسین از محمد بن عثمان بن ابی شیبه، از ابراهیم بن محمد بن ابی میمون، از ابو مالک جهنی، از عبدالله بن عطاء، نقل کرده است که گفت: من هیچ یک از دانشمندان را ندیدم که نسبت به دانشمندی دیگر کم دانش‌تر باشند مگر نسبت به ابوجعفر. من حکم را می دیدم که در نزد او چون شاگردی می کرد. شیخ مفید در کتاب ارشاد می نویسد: شریف ابومحمد حسن بن محمد از جدم، از محمد بن قاسم شیبانی، از عبدالرحمن بن صالح ازدی، از ابومالک جهنی، از عبدالله بن عطاء مکی، روایت کرده است که گفت: هرگز دانشمندی را ندیدم که نسبت به دانشمندی دیگر آگاهی هایش کمتر باشد مگر نسبت به ابوجعفر محمد بن علی بن حسین. من حکم بن عتیبه را با آن آوازه‌ای که در میان پیروانش داشت می دیدم که در مقابل آن حضرت چونان طفلی می نمود که در برابر آموزگارش قرار گرفته است. ابن جوزی در تذکره الخواص، می نویسد: عطاء می گفت هیچ یک از دانشمندان را ندیدم که دامنه‌ی دانایی‌اش نسبت به دانشمندی دیگر کمتر باشد مگر نسبت به ابوجعفر. من حکم

را دیدم که در نزد آن حضرت چنان پرنده‌ای ناتوان بود. ابن جوزی می گوید: «منظور وی از حکم همان حکم بن عتیه بود که در روزگار خود دانشمندی بزرگ به شمار می آمد». این سخن، چنان که ملاحظه گردید، از عطاء نقل شده و باز به همان گونه که شنیدید [صفحه ۱۹] ابونعیم اصفهانی و شیخ مفید آن را از عبدالله بن عطاء روایت کرده‌اند. محمد بن طلحه نیز در کتاب مطالب السؤل، این روایت را به همین نحو نقل کرده است. البته در این باره ملقب شدن آن حضرت به لقب باقر العلم و شهرت وی در میان خاص و عام و در هر عصر و زمان بدین لقب کفایت می کند. ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت: من سی هزار حدیث از آن حضرت پرسیدم. شیخ مفید نیز در کتاب اختصاص، به نقل از جابر جعفری آورده است: ابوجعفر امام باقر (ع) هفتاد هزار حدیث برایم گفت که هرگز از کسی نشنیده بودم. شیخ مفید می نویسد: از هیچ کدام از فرزندان امام حسن (ع) و امام حسین (ع) این اندازه از علم دین و آثار و سنت و علم قرآن و سیره و فنون ادب که از امام باقر (ع) صادر شده، ظاهر نشده است. ما در صفحات آینده از بزرگان مسلمان از صحابه، تابعان و فقیهان و نویسندگان و بسیاری دیگر که از علم و دانش آن حضرت بهره‌مند گشته‌اند، یاد خواهیم کرد. تحقیقا بسیاری از دانشمندان از آن حضرت کسب علم کرده و بدو اقتدا نموده بودند و گفتار آن حضرت را پیروی می کردند و از فقه و دلایل روشنی بخش حضرتش در توحید و فقه و کلام کمال استفاده را به عمل می آوردند.

گفتار آن حضرت علیه السلام درباره‌ی توحید

بنابر نقل مدائنی، روزی یکی از اعراب بادی به خدمت ابوجعفر محمد بن علی آمد و از وی پرسید: آیا به هنگام عبادت خداوند هیچ او را دیده‌ای؟ امام پاسخ داد: من چیزی را که ندیده باشم عبادت نمی کنم. اعرابی پرسید: چگونه او را دیده‌ای؟ فرمود: دیدگان نتوانند او را دید اما دلها با نور حقایق ایمان او را می بینند. با حواس به درک نمی آید و با مردمان قیاس نمی شود. با نشانه‌ها شناخته شود و با علامتها موصوف گردد. در کار خود هرگز ستم روا نمی دارد. او خداوندی است که جز او معبودی نیست. اعرابی با شنیدن پاسخ امام باقر (ع) گفت: خداوند خود آگاه‌تر است که رسالتش را کجا قرار دهد.

احتجاج آن حضرت علیه السلام با محمد بن منکدر از زاهدان و عابدان بلند آوازه‌ی عصر خویش

شیخ مفید در ارشاد، نویسد: شریف ابومحمد حسن بن محمد از جدم، از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر، از عبدالرحمن بن حجاج، از ابوعبدالله امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: محمد بن منکدر می گفت: گمان نمی کردم کسی مانند علی بن حسین، خلفی از خود باقی گذارد که فضل او را داشته باشد، تا اینکه پسرش محمد بن علی را دیدم. [صفحه ۲۰] می‌خواستم او را اندرزی گفته باشم اما او به من پند داد. ماجرا چنین بود که من به اطراف مدینه رفته بودم ساعت بسیار گرم می بود. در آن هنگام با محمد بن علی مواجه شدم. او هیکل مند بود و به دو نفر از غلامانش تکیه داده بود. من با خودم گفتم: یکی از شیوخ قریش در این گرما و با این حال در طلب دنیا کوشش می کند. به خدا او را اندرز خواهم گفت. پس نزدیک او شدم و سلامش دادم او نیز در حالی که عرق می ریخت با گشاده‌رویی جوابم گفت. به وی عرض کردم: خداوند کار تو را اصلاح کناد! یکی از شیوخ قریش در این ساعت و با این حال برای دنیا کوشش می کند! به راستی اگر مرگ فرا رسد و تو در این حال باشی چه می کنی؟ او دستان خود را از غلامانش برگرفت و به خود تکیه کرد و گفت: به خدا سوگند اگر مرگ من در این حالت فرا رسد مرگم فرا رسیده در حالی که من به طاعتی از طاعات الهی مشغولم. در حقیقت من با این طاعت می خواهم خود را از تو از دیگران بی‌نیاز کنم. بلکه من هنگامی که از مرگ باک دارم که از راه برسد در حالی که من مشغول به یکی از معاصی الهی باشم. محمد بن مُنْکَدِر گوید: گفتم: «خدا تو را رحمت کند! می خواستم اندرزت گفته باشم اما تو به من اندرزی دادی». کلینی در کافی، مانند همین روایت را

از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هم او، از ابن ابی عمیر، از عبدالرحمن بن حجاج، از امام صادق (ع) نقل کرده‌اند. نگارنده: معنای سخن محمد بن منکدر که گفته بود: «می‌خواستم اندر زت گفته باشم ولی تو به من اندرزی دادی» این است که وی همچون طاووس یمانی و ابراهیم ادهم و ... از متصوفه بود و اوقات خود را به عبادت سپری می‌کرد و دست از کسب و کار شسته بود و بدین سبب خود را سر بار مردم کرده بود. و بار زندگی خود را بر دوش مردم نهاده بود او می‌خواست امام باقر (ع) را نصیحت کند که مثلاً شایسته نیست آن حضرت در آن گرمای روز به طلب دنیا برود. امام (ع) نیز بدو پاسخ می‌دهد که: بیرون آمدن وی برای یافتن رزق و روزی است تا احتیاج خود را از مردمان ببرد که این خود از برترین عبادات است. اندرزی که این سخن برای ابن منکدر داشت این بود که وی در ترک کسب و کار و انداختن بار زندگی بر دوش مردم و اشتغالش به عبادت راهی خطا در پیش گرفته است. به همین جهت بود که ابن منکدر گفت: «می‌خواستم اندر زت گفته باشم» ... بنابر همین اصل است که از صادقین (ع) دستور اشتغال به کسب و کار و نهی از افکندن بار زندگی بر دوش دیگران صادر شده است. از آنان همچنین روایت شده است که اگر کسی [صفحه ۲۱] به عبادت خدای پردازد و شخص دیگری در پی کسب و کار روانه شود، عبادت این شخص اخیر بالاتر و برتر از آن دیگری است. امام صادق (ع) از پیامبر (ص) نقل کرده است که فرمود: «ملعون است ملعون است کسی که خود را سر بار مردمان قرار دهد».

احتجاج آن حضرت علیه‌السلام با نافع بن ازرق یکی از سران خوارج

این نافع کسی بود که فرقه‌ی ازرقه‌ی خوارج بدو منتسب می‌شد. شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: در اخبار و روایات آمده است که نافع بن ازرق به محضر محمد بن علی حضور یافت و در برابر آن حضرت نشست و از وی درباره‌ی مسائل حلال و حرام پرسش کرد. آن حضرت در ضمن پاسخهایی که به سؤالات نافع می‌داد، فرمود: به خوارج بگو برای چه جدایی از امیرمؤمنان (ع) را روا (حلال) شمردید در حالی که خود فرا روی آن حضرت و در راه اطاعتش خونهایتان را ریختید و با مدد دادن به او به خداوند نزدیک گشتید؟ آنان پاسخ می‌دهند: او در دین خدا حکم بود. پس به آنان جواب ده که خداوند در شریعت پیامبرش (ص) دو حکم تعیین کرده و فرموده است: «فابعثوا حکما من اهلہ و حکما من اهلها ان یريدا اصلاحا یوفق الله بینهما [۲]» و نیز رسول خدا (ص) سعد بن معاذ را در میان یهود بنی قریظه حکمیت داد، خداوند نیز داوری سعد را تأیید کرده، آیا نمی‌دانستید امیرمؤمنان (ع) به حکمین دستور داد تا مطابق قرآن حکم دهند و از آن تجاوز نکنند و بر رد حکمی که مخالف احکام قرآن بود شرط کرد. و هنگامی که خوارج بدو گفتند کسی را حکم خود قرار دادی که علیه تو حکم می‌کند پاسخ داد: «من هیچ مخلوقی را حکم ننگرفته‌ام بلکه کتاب خدا را به حکمیت برگزیده‌ام». با این حساب اگر خوارج در این بدعت خود قصد بهتان نداشتند برای گمراه دانستن کسی که قرآن را به حکمیت گرفته و احکام مخالف با آن را مردود دانسته است چه دلیلی می‌یابند؟! نافع بن ازرق گفت: به خدا سوگند این سخنی بود که هرگز نشنیده بودم و به اندیشه‌ام راه نیافته بود و سخن حق همین است.

احتجاج آن حضرت علیه‌السلام با عبدالله بن نافع بن ازرق یکی دیگر از خوارج

کلینی در کافی نقل می‌کند که: عبدالله بن ازرق می‌گفت اگر من واقعا می‌دانستم در روی زمین کسی هست که مرکبها مرا بدو رساند و او با استدلال به من ثابت کند که علی نهروانیان را کشته و در این باب در حق آنها ستم نکرده است، هر آینه به نزد او می‌شتافتم. به او گفته [صفحه ۲۲] شد: اگر کسی از فرزندان او پاسخگوی این پرسش باشد به نزد او می‌روی؟ نافع سؤال کرد: مگر در میان فرزندان او دانشمندی هست؟ گفتند: همین پرسش اولین نشانه‌ی نادانی تو است. آیا می‌شود در میان آنان دانشمندی نباشد؟! پس عبدالله با عده‌ای از پیروان بزرگ خویش عزم حرکت کرد و به مدینه آمد و از امام باقر (ع) اجازه‌ی ورود خواست. به آن

حضرت گفتند: عبدالله نافع است. فرمود: او با من چه کار دارد؟ در حالی که هر صبح و شب از من و پدرم بیزاری می جوید؟ ابوبصیر پاسخ داد: فدایت شوم این مرد می گوید اگر بدانم در روی زمین کسی هست که مرکبها مرا به سوی او ببرند (امکان دسترس به او باشد) و با دلیل به او ثابت کند که علی نهروانیان را کشته و در این باره مرتکب ظلم و ستم نشده، هر آینه به نزد او خواهد شتافت. امام (ع) پرسید: آیا به نظر تو این مرد به قصد مناظره آمده است؟ ابوبصیر گفت: آری. حضرت به غلام خود فرمود: ای غلام بیرون شو و بار او را بگشا و بگو فردا بدین جا بیا. چون صبح فرا رسید، عبدالله همراه با بزرگان اصحاب خود در آنجا حاضر شد. امام باقر (ع) نیز به دنبال همه‌ی فرزندان مهاجران و انصار فرستاد و آنان را جمع کرد و به سوی مردم آمد و به آنان روی کرد، گویی پاره‌ای از ماه بود، آنگاه به سخنرانی ایستاد و خدای را حمد و ثنا گفت و بر پیامبرش (ص) درود فرستاد و سپس فرمود: ستایش خداوندی راست که ما را به نبوت خویش جامه‌ی کرامت ارزانی کرد و به ولایت خویش مخصوصمان داشت. ای فرزندان مهاجران و انصار! هر کس از شما که منقبت و فضیلتی از علی بن ابی طالب به یاد دارد برخیزد و آن را بیان کند. پس هر یک از حاضران برخاسته فضیلتی درباره‌ی آن حضرت بیان کردند. عبدالله بن نافع گفت: من این مناقب را بهتر از ایشان می دانم اما علی پس از پذیرش حکمت، کافر شد. نقل مناقب تا آنجا ادامه یافت که به حدیث خیر رسیدند که رسول خدا (ص) در آن فرموده بود: «فردا پرچم را به دست مردی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست می دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند او هجوم آورنده‌ای است که هیچ گاه نمی گریزد و از میدان عقب نمی نشیند مگر آنکه خداوند به دست او پیروزی را نصیب ما کند» . امام باقر (ع) از عبدالله بن نافع پرسید: درباره‌ی این حدیث چه می گویی؟ پاسخ داد: این حدیث درست است و در آن تردیدی نیست اما علی پس از این به کفر گرایید. امام (ع) فرمود: مادرت به عزایت نشیند به من بگو آیا خداوند عزوجل در روزی که علی را دوست می داشت می دانست که او نهروانیان را می کشد یا نه؟ عبدالله گفت: اگر بگویم نه، کافر شده‌ام، پس پاسخ داد: آری می دانسته است. امام (ع) فرمود: آیا خداوند علی را بدان خاطر که اطاعتش را می کرده دوست داشته است یا به خاطر نافرمانیش؟ عبدالله بن نافع گفت: به خاطر [صفحه ۲۳] به خاطر فرمانبرداریش. پس امام باقر (ع) به او فرمود: پس برخیز که شکست خوردی. عبدالله برخاست در حالی که این آیه را تلاوت می کرد: تا وقتی که رشته‌ی سپید از رشته سیاه، شب از صبح برای شما نمایان گردد. [۳] به درستی خداوند می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.

احتجاج امام باقر علیه السلام با قتاده بن دعامه بصری

ابن حجر در کتاب تهذیب التهذیب از قتاده نام برده و در حفظ و فقاها و ... از او تمجید کرده است. شیخ کلینی در کافی به نقل از ابوحمزه‌ی ثمالی روایت کرده است که: در مسجد رسول خدا (ص) نشسته بودم که مردی به سویم آمد و سلام داد و پرسید ای بنده‌ی خدا کیستی؟ گفتم: از اهالی کوفه هستم، با من چکار داری؟ پرسید: آیا محمد بن علی (امام باقر ع) را می شناسی؟ گفتم: آری، اگر حق و باطل را می دانی با او چکار داری؟ گفت: ای کوفیان شما طاقت ندارید، اگر ابوجعفر را دیدی به من خبر ده. هنوز کلامش تمام نشده بود که ابوجعفر آمد. عده‌ای از مردم خراسان و نیز گروهی دیگر اطراف آن حضرت را گرفته بودند و درباره‌ی مناسک حج از وی سؤال می کردند. امام (ع) آمد و در جایگاه خود نشست. آن مرد نیز نزدیک آن حضرت جای گرفت. من در جایی نشستم که سخنان آنان را بشنوم. اطراف امام عده‌ای نشسته بودند. وقتی هر یک کار خود را انجام دادند و رفتند، امام رو به آن مرد کرد و پرسید: تو کیستی؟ پاسخ داد: من قتاده بن دعامه بصری هستم. امام پرسید: تو فقیه بصریان هستی؟ گفت: آری. امام گفت: وای بر تو ای قتاده! خداوند مردمی را آفرید و برای آنان حجت‌هایی قرار داد. آنان ستون‌هایی در زمینش هستند و به اجرای فرمانهای خداوند قائمند. آنان در علم خداوند برگزیده گانند. پیش از خلقت آنان را برگزید و ایشان از جانب راست عرش او سایه‌بانند. قتاده دیری خاموش ماند. سپس گفت: خداوند تو را نیکو گرداند! به خدا سوگند من رویاروی فقها و ابن عباس نشستم

اما قلبم در برابر هیچ یک از آنان چنان که در برابر تو به اضطراب افتاده است، به ناآرامی و اضطراب دچار نگشته بود. امام (ع) به او گفت: مگر نمی دانی کجایی؟ تو اینک در برابر خانه‌هایی هستی که خداوند اجازه داده در آنها نام مقدسش بلندی گیرد و یاد شود، در این خانه‌ها مردانی شامگاهان و صبحگاهان او را تسبیح می کنند. کسانی که هیچ سوداگری و داد و ستدی آنان را از یاد خدا و اقامه‌ی نماز و دادن زکات غافل نمی سازد. تو چینی و ما همان کسانی که خداوند چنین توصیفشان کرده است. قتاده بر آن حضرت گفت: به خدا راست گفתי. خدا مرا قربانت کند آن خانه‌ها سنگی و گلین نیستند. سپس گفت: درباره‌ی حکم «پنیر» مرا آگاه کن. امام تبسمی کرد و فرمود: آیا [صفحه ۲۴] پرسشهای درباره‌ی این مسائل است؟ قتاده پاسخ داد: حکم آن را فراموش کرده‌ام. امام پاسخ داد: اشکالی در آن نیست. قتاده گفت: اگر از آن بوی مرده احساس شده باشد؟ امام گفت: اشکالی در آن نیست. زیرا هیچ رگ و استخوانی ندارد و خونی در آن نیست. بلکه میان از سرگین و خون بیرون می آید. سپس فرمود: بو و نسیم به منزله‌ی مرغی مرده است که از آن تخمی بیرون آمده باشد، آیا آن تخم را می خوری؟ قتاده گفت: نه می خورم و نه به کسی می گویم بخورد. امام (ع) پرسید: چرا؟ گفت: چو این تخم از جوجه‌ی مرده‌ای به دست آمده است. امام (ع) گفت: اگر این تخم را مراقبت کنی و از آن جوجه‌ای به دست آید آیا آن جوجه را می خوری؟ گفت: آری. امام پرسید: پس چه چیز آن تخم را بر تو حرام کرده بود و این جوجه را حلال؟ سپس فرمود: بوی مرده هم مانند تخم است، پنیر را از بازار مسلمانان و از نمازگزاران بخر و درباره‌ی آن تحقیق مکن، مگر آن که کسی درباره‌ی آن چیزی به تو بگوید.

احتجاج آن حضرت علیه‌السلام با عبدالله بن معمر لیشی درباره‌ی متعه

در کتاب کشف الغمّه به نقل از کتاب نثر الدرر نوشته‌ی آبی آمده است: روایت شده که عبدالله بن معمر لیشی به امام باقر (ع) گفت: به من خبر رسیده که شما به (جواز) متعه فتوا داده‌ای؟ امام فرمود: خداوند در قرآن آن را روا شمرده و پیامبر (ص) نیز آن را سنت گزارده است و یارانش هم بدان عمل کرده‌اند. عبدالله گفت: عمر از متعه نهی کرده بود. امام فرمود: تو بر سخن دوستت (عمر) باش و من هم بر سخن رسول خدا (ص) می مانم. عبدالله گفت: آیا تو خوشحال می شوی از این که زنان چنین کاری کنند؟ امام (ع) فرمود: ای احمق زنان را یاد نکرده است. کسی که در قرآن متعه را حلال کرده و آن را مجاز دانسته است از تو و از کسی که خود را به زحمت انداخت و آن را نهی کرد غیرتمندتر است. بلکه آیا تو خوشحال می شوی که یکی از محارم تو در عقد نکاح مردمانی بیکاره و نادان از اهالی مدینه درآیند؟ گفت: خیر. فرمود: پس چرا حلال خدا را حرام می شمری؟ عبدالله گفت: حرام نمی شمرم، اما چنین کسی در خور و در شأن من نیست. امام فرمود: خداوند کردار او را پسندیده می داند و بدو تمایل می کند و حوری را به همسری او درمی آورد و آیا تو از کسی که خداوند به او رغبت دارد تنفر داری و از روی تکبر از کسی که همتا و هم‌شأن حور بهشتی است استنکاف می ورزی؟ آنگاه عبدالله خندید و گفت: گمان نمی کنم سینه‌های شما جز رستگاه درختان علم جایگاه دیگری باشد. میوه‌های این درختان از آن شما و برگهایشان از آن مردمان است. دوم، حلم: در کتاب مناقب آمده است: مردی از اهل کتاب به آن حضرت گفت: تو بقر (گاو) هستی؟ امام گفت: خیر من باقر هستم. گفت: تو فرزند زنی آشپز هستی. امام گفت: [صفحه ۲۵] آشپزی حرفه‌ی او بوده است. مرد گفت: تو فرزند زنی سیاه چرده‌ی زنگی و بدکاری هستی. امام پاسخ داد: اگر چنین که تو می گویی بوده، خداوند او را بیامرزد اگر تو دروغ می گویی خداوند تو را بیامرزد. سوم، تسلیم امر خدا بودن: ابونعیم در کتاب حلیه الاولیاء نقل کرده است: «محمد بن علی (امام باقر) (ع) می گفت: از خداوند آنچه را که دوست داریم درخواست می کنیم پس هنگامی که چیزی را که نمی پسندیم حادث می شود با خداوند عزوجل در آنچه که او دوست داشته باشد مخالفت نمی کنیم». چهارم، جود و بخشش: شیخ مفید در ارشاد می نویسد: آن حضرت با آن ویژگیهای علمی و بزرگی و ریاست و اقامت که توصیف کردیم به جود در میان خاصه و عامه مشهور بود و با وجود کثرت عیال و وضعیت متوسط مالیش در کرم و بزرگواری

و احسان به همگان معروف بود. شریف ابومحمد حسن بن محمد از جدم، از ابونصر از محمد بن حسین، از اسود بن عامر، از حنان بن علی از حسن بن کثیر روایت کرده است که گفت: از نیازمندی خود و بی وفایی دوستانم در نزد آن حضرت گلایه کردم؛ امام (ع) فرمود: چه بد برادری است کسی که در هنگام توانگری تو را در نظر دارد و به هنگام تنگدستی رابطه اش را با تو قطع می کند. آنگاه به غلامش فرمود: کیسه ای بیاور. در آن کیسه هفتصد درهم بود و فرمود: این را خرج کن و چون تمام شد مرا آگاه کن. شیخ مفید همچنین می نویسد: محمد بن حسین از عبدالله بن زبیر از عمرو بن دینار و عبدالله بن عمیر رواست کرده است که آن دو گفتند: ما هیچ گاه به دیدار محمد بن علی نرفتیم جز آنکه نفقه و صله و پوشش ما را می داد و می گفت: این را پیش از آنکه به ملاقات من آید برای شما آماده کرده بودم. شیخ مفید می گوید: ابونعیم نخعی از معاویه بن هشام، از سلیمان بن دمدم روایت کرده است که گفت: ابوجعفر محمد بن علی، پانصد تا ششصد و تا هزار درهم به ما می داد و هیچ گاه از دادن صله به برادران و امیدواران و کسانی که به نزدش می آمدند، خسته نمی شد. در کتاب مطالب السؤل به نقل از حافظ عبدالعزيز بن اخضر جنابذی در کتاب معالم العتره آمده است: سلمی کنیز امام باقر (ع) روایت کرده است که برادران و دوستان امام باقر (ع) وقتی به نزد آن حضرت می آمدند از پیش وی خارج نمی شدند مگر آنکه به آنان غذایی گوارا می خوراند و لباسی نیکو بدیشان می پوشانید و پولی به آنان می بخشید. من درباری برخی از این کارها به او تذکر می دادم اما آن حضرت می فرمود: ای سلمی! بعد از انجام خوبی ها و وجود دوستان، در دنیا امیدی نیست. در روایت مطالب السؤل چنین آمده است: من به آن حضرت سخنانی می گفتم تا از این رفتارش بکاھد اما ایشان می فرمود: ای [صفحه ۲۶] سلمی! دنیا جز به دیدار برادران و بخشش به آنها و انجام خوبیها، نیکو و خوشایند نیست. پنجم، کثرت صدقات: صدوق در کتاب ثواب الاعمال از امام صادق (ع) روایت کرده است: پدرم از دیگر افراد خانواده اش مال کمتر و در مقابل، مخارج بیشتری داشت. او در هر جمعه یک دینار صدقه می داد و می گفت: صدقه در روز جمعه دو چندان می شود همان گونه که خود روز جمعه بر روزهای دیگر فضیلت بیشتری دارد. ششم، شکوه و هیبت در دلها: در مناقب از ابو حمزه ثمالی نقل شده است: «چون سالی که ابوجعفر محمد بن علی (ع) در آن حج کرد، فرا رسید. هشام بن عبدالملک او را دید که مردم به سویش می شتافتند. عکرمه پرسید: این مرد کیست؟ بر چهره اش نشان درخشان علم و دانش نقش بسته است. باید او را امتحان کنم. اما وقتی روبروی امام قرار گرفت از ترس به لرزه افتاد و از عمل خود پشیمان شد و گفت: ای فرزند رسول خدا (ص) من در مجالس بسیاری، رویاروی کسانی مانند ابن عباس و غیر او نشسته ام، اما هیچ گاه حالتی که اکنون مرا فرا گرفته است، در نیافته بود. امام باقر (ع) به او فرمود: وای بر تو ای بنده شامیان! تو پیشاروی خانه هایی هستی که خداوند اجازه داده در آنها نام پاکش بلندی گیرد و یاد شود.

یکی از روایاتی که از طریق آن حضرت علیه السلام نقل شده است

شیخ مفید در ارشاد نویسد: از امام باقر (ع) از پدرانش (علیهم السلام) روایت شده است که رسول خدا (ص) می فرمود: بزرگ ترین کارها سه چیز است: مواسات با برادران در مال و پرداخت حق کامل مردم از طرف خود و یاد کردن خداوند در هر حال.

اخبار مربوط به آن حضرت علیه السلام و ذکر برخی از روایاتی که از او نقل شده است

ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیه الاولیاء به نقل از امام باقر (ع) روایت کرده است که فرمود: «شیعیان ما سه دسته اند. دسته ای از آنان مال مردم را به نام ما می خورند و دسته ای مانند شیشه اند که خرد می شوند و دسته ای دیگر چونان طلای سرخند که هر گاه به آتش برده می شوند، بر استحکام آنها افزوده می شود». آبی در کتاب نثر الدرر می نویسد: امام باقر (ع) به مناسبت ولادت کودکی به پدرش تبریک گفت و فرمود: از خدا می خواهم این کودک را جانشین با تو و پس از تو قرار دهد. زیرا انسان در زمان حیات و

مرگ پدرش جانشین اوست. و نیز آن امام (ع) فرمود: خداوند، محمد (ص) را به نیکوترین آداب، مودب فرمود و گفت: عفو پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از نادانان روی [صفحه ۲۷] گردان. [۴] چون پیامبر (ص) این همه را فراگرفت خداوند فرمود: «و آنچه را پیامبر دادتان بگیری دش و از آنچه شما را بازداشت، دوری کنید. [۵].» در حلیه الاولیاء به نقل از عبیدالله بن ولید آمده است که امام باقر (ع) از ما پرسید: آیا کسی از شما دستش را در جیب لباس دوستش می برد تا آنچه را که می خواهد بردارد؟ پاسخ دادیم: خیر، فرمود: پس آن گونه که ادعا می کنید با هم برادر نیستید. حافظ عبدالعزیز بن اخضر جنابذی در کتاب معالم العتره از حجاج بن ارطاه روایت کرده است که گفت: امام باقر (ع) فرمود: ای حجاج! مواسات شما چگونه است؟ گفتم: خوب است. پرسید: آیا یکی از شما به هنگام نیاز دستش را در کیسه‌ی برادرش می کند تا حاجتش را روا دارد؟ گفتم: این مورد پیش نیامده است. امام (ع) فرمود: اما اگر چنین می کردید هیچ گاه نیازمند نمی شدید.

پیشنهاد امام علیه السلام به عبدالملک درباره‌ی ضرب سکه

در جلد دوم از کتاب المحاسن و المساوی نوشته‌ی ابراهیم بن محمد بیهقی آمده است: «کسایی گوید روزی بر هارون الرشید وارد شدم. هارون در ایوان کاخش نشسته بود. پولهای زیادی روبروی او بود و برخی از همیانها نیز به خاطر پول بسیاری که در آنها جای داده بودند، پاره شده بودند. هارون دستور داده بود، پولها را در میان خدمتگزاران خاص خود توزیع کنند و خود نیز سکه‌ای به دست گرفته بود که بر روی آن نوشته‌ای به چشم می خورد. هارون در حالی که به این سکه خیره شده بود، با من بسیار سخن گفت. وی از من پرسید: آیا می دانی نخستین کسی که کتابت بر روی طلا- و نقره را مرسوم کرد چه نام داشت؟ گفتم: سرورم عبدالملک بن مروان بود. گفت: آیا علت آن را می دانی؟ گفتم: از علت آن آگاهی ندارم بلکه همین قدر می دانم که او اولین کسی است که به ضرب این گونه نوشته بر روی سکه‌ها دستور داده است. سپس هارون گفت: اینک علت آن را برای تو بیان خواهم کرد. کاغذها، نخست از رومیان بود و اکثر ساکنان مصر نصرانی و بر کیش پادشاه روم بودند نقش و نگار حواشی کاغذها به رومی انجام می گرفت و نقش آنها اب و ابن و روح القدس بود. این نوع کاغذها تا صدر اسلام و از آن هنگام تا حکومت عبدالملک رواج داشت تا آنکه عبدالملک که مردی زیرک بود، به این مسئله توجه کرد. در این میان روزی [صفحه ۲۸] نامه‌ای به دست او رسید و نقش روی کاغذ توجه او را جلب کرد. عبدالملک دستور دارد آن نقش را به عربی ترجمه کنند. او آن نقش را خوش نداشت و گفت: چنین نوشته‌هایی در کار دین و اسلام ناپسند و ناگوار است. این گونه نوشته‌ها که بر روی ظروف و لباسها هم به چشم می خورد، در مصر و دیگر کشورها ساخته می شد و با توجه به وسعت مصر و اموال بسیار و کثرت جمعیت آن، این کاغذها در آنجا تهیه و به سرتاسر جهان صادر می شد. قطعا چنین نوشته‌هایی، شرک محسوب می گشت. از این رو عبدالملک دستور داد نامه‌ای به عبدالعزیز بن مروان، عامل حکومت بر مصر، بنویسد تا جلوی این گونه نوشته‌ها را که بیشتر در آغاز نامه‌ها و بر روی پارچه‌ها و پیراهن‌ها و پرده‌ها بود، بگیرد و در عوض سوره‌ی توحید و آیه‌ی شهد الله انه لا اله الا هو را بر آنها بنویسد این نقش تا عصر حاضر همچنان باقی است و در آن تغییر داده نشده است. آنگاه عبدالملک نامه‌ای به کلیه نمایندگان خود در تمام بلاد نوشت مبنی بر آنکه نقش رومی از این پس باطل است و چنانچه بعد از این فرمان نزد کسی از این نقشها بیابند او را تازیانه بزنند و برای مدتی طولانی به زندان افکنند. هنگامی که کاغذها با نقش و نگار نوین که حاکی از توحید بود، زینت یافت و به شهرهای روم برده شد پادشاه روم از آن آگاه گردید و چون متن نقوش را برای او ترجمه کردند، خشمگین شد و آن را بس ناپسند دانست و نامه‌ای به عبدالملک نوشت و در آن گفت: می دانی که کار نقش و نگار بر روی کاغذها در مصر و برمبنای نقش رومیان انجام می گرفت و همواره کار بر این روال جریان داشت تا آنکه تو آن را متوقف ساختی. اگر خلفای پیش از تو، در این باره درست عمل کرده‌اند تو به خطا رفته‌ای و اگر تو راه صواب پوییده‌ای آنان همگی به خطا رفته‌اند. حال هر یک از این دو حالت را

که می خواهی و می پسندی اختیار کن. اینک من تحفه ای را که درخور موقعیت توست برای فرستاده ام و مایلم که نقش و نگار کاغذها را به همان گونه که در گذشته رایج بود، بازگردانی. این خواستی است که اگر آن را انجام دهی سپاسگزارت خواهم بود. همچنین فرمان ده تا از این تحفه گرانقدر را بپذیرند. چون عبدالملک نامه ی پادشاه روم را خواند، فرستاده ی او را بازگرداند و به او اعلام کرد که نه پاسخ نامه ی پادشاه روم را خواهد گفت و نه تحفه او را خواهد پذیرفت. فرستاده پادشاه روم بازگشت و پادشاه را از این موضوع آگاه ساخت. پادشاه روم بار دیگر هدیه ی خود را به دو برابر افزایش داد و آن را به وسیله ی پیک خود نزد عبدالملک فرستاد و در نامه ی خود یادآور شد که گویا این هدیه را کوچک شمردی و آن را نپذیرفتی و از دادن پاسخ به نامه ی من خودداری کردی اینک من هدیه را دو برابر کرده ام و از تو می خواهم نقش نامه ها و سکه ها را به روال [صفحه ۲۹] سابق بازگردانی. عبدالملک نامه ی دوم پادشاه روم را خواند و مجدداً تحفه ی او را باز پس گردانید و از جواب به نامه ی او امتناع ورزدی. پادشاه روم برای سومین بار نامه ای به عبدالملک نگاشت و خواسته ی خود را تکرار کرد و افزود: تو تحفه ی مرا کوچک انگاشتی و پاسخ نامه های مرا ندادی و به درخواستم وقعی ننهادی. من چنین گمان کردم که این تحفه برای تو اندک بود پس آن را به دو برابر افزایش دادم اما تو همچنان بی اعتنایی کردی. اینک باز بر مقدار این هدیه افزوده ام و تو را به مسیح (ع) سوگند می دهم که دستور دهی سکه ها و کاغذها را مانند نقش بزنند یا آنکه من خود این دستور را صادر خواهم کرد. تو خوب می دانی که درهم و دینار تنها در ملک من منقوش می شود و در سرزمین مسلمانان این کار مرسوم نیست بنابراین اگر تو از تصمیمی که گرفته ای باز نگردی من دستور می دهم بر روی سکه ها، کلماتی حاکی از ناسزا و بی حرمتی نسبت به پیامبر شما منقوش سازند در این صورت هنگام خواندن آنها عرق شرم از پیشانیت سرازیر خواهد شد. پس بار دیگر از تو می خواهم که هدیه ی مرا بپذیری و نقش سکه ها و کاغذها را تغییر ندهی و این هدیه را عامل به هم نخوردن میانه ی من و خودت قرار دهی چون عبدالملک این نامه را خواند بسیار خشمگین شد و به تنگ آمد و گفت: گمان می کنم پلیدترین موجود مسلمان من باشم زیرا سبب شدم تا این کافر بر پیامبر اسلام زبان به ناسزا گشاید. و اگر چنین شود، این روش در آینده نیز باقی ماند و به نمی توان آن را در کلیه ی بلاد عرب محو و نابود ساخت زیرا تمام معاملات در بین مردم به وسیله ی همین درهم ها و دینارهایی که در روم ساخته می شود، انجام می پذیرد. پس مسلمانان را فراخواند و در این باره با آنان به رایزنی پرداخت، اما پیشنهادهای آنان مورد قبول وی قرار نگرفت. در این میان روح بن زنباع به عبدالملک گفت: تو خود بهترین پیشنهاد و راه خروج از این مشکل را می دانی اما به عمد بدان اعتنایی نمی کنی. عبدالملک با تعجب گفت: وای بر تو این شخصیت کیست؟ روح بن زنباع گفت: او باقر (ع) از اهل بیت پیامبر (ص) است. عبدالملک گفت: درست می گویی اما من از این واقعه یکه خورده بودم و نمی دانستم چه کنم. آنگاه عبدالملک نامه ای به عامل خویش در مدینه نوشت و به وی دستور داد محمد بن علی بن حسین را در کمال احترام به نزد من روانه کن و دویت هزار درهم برای تجهیز کاروان و سیصد هزار درهم به عنوان مخارج به وی بپرداز و تمام نیازهای او و همراهانش را برآورده ساز. از طرفی عبدالملک، فرستاده ی پادشاه روم را تا آمدن امام باقر (ع) در نزد خود نگهداشت. چون امام (ع) به نزد عبدالملک رفت و از موضوع آگاهی یافت به وی فرمود: تهدید پادشاه روم بر تو گران نیاید و تو را نگران نسازد، زیرا اولا خداوند اجازه نخواهد داد [صفحه ۳۰] تهدید پادشاه روم درباره ی رسول الله عملی گردد و ثانیاً این کار چاره دارد. عبدالملک پرسید: چاره ی این کار چیست؟ امام پاسخ داد: همین الان در پی صنعتگران بفرست و از آنان بخواه که در پیش روی تو سکه هایی از درهم و دینار بسازند و در یک طرف آنها سوره ی توحید و در طرف دیگر نام رسول الله را نقش زنند. در گرادگرد سکه ها نیز نام شهری که آن سکه در آنجا ضرب شده و نیز نام سالی را که ضرب سکه در آن صورت پذیرفته است، بنگارند. آنگاه سکه ها را از نظر وزن به سه نوع تقسیم کن. و وزن آنها را سی درهم انتخاب کن. ده عدد از آنها را به وزن ده مثقال و ده عدد دیگر را شش مثقال و ده عدد آخر را پنج مثقال قرار ده چنان که وزن همه ی آنها بر روی هم به بیست و یک مثقال برسد. به طوری که اگر آنها را از یکدیگر جدا کنند

وزن هر دسته برابر با هفت مثقال باشد. و سنگهایی از شیشه بر آنها قرار ده که افزایش و کاهش در آنها راه نداشته باشد. سپس درهم‌ها را به وزن ده و دینارها را به وزن هفت مثقال ضرب کن. در آن روزگار درهم‌ها به نام پادشاهان ایرانی بود و کسروی نامیده می شد و امروزه بدان «بغلیه» گفته می شود چون سازندهی آن شخصی به نام «رأس البغل» بود که این سکه‌ها را برای عمر بن خطاب ضرب می کرد. روی این سکه‌ها تصویر پادشاه نقش بسته بود و در زیر تخت پادشاه عبارت «خوب بخور» به چشم می خورد. پیش از اسلام وزن هر درهم یک مثقال بود و ده درهم، شش مثقال وزن داشت و درهم‌های پنج مثقالی را «سمیری» می گفتند که آنها نیز به دو نوع سبک و سنگین ساخته می شد و نقش سواری بر روی آن بود. عبدالملک پیشنهاد امام باقر (ع)، را به کار بست. امام باقر (ع) به او پیشنهاد داد که این سکه‌ها را در تمام بلاد اسلامی رایج سازند و مردم معاملات خود را به وسیلهی آنها انجام دهند و کسانی را که در معاملات خود از پولهای دیگر استفاده کنند، به قتل تهدید نمایند. و سکه‌های سابق را به محلی که در آن ساخته می شد بازگردانند تا آن را به سبک سکه‌های اسلامی تغییر دهند. عبدالملک فرمان امام باقر (ع) را انجام داد و فرستادهی پادشاه روم را به سوی کشورش روانه کرد و به او گفت: به فرمانروایت بگو خداوند تو را از تصمیمی که در سر داری بازخواهد داشت و من به کارگزارانم در تمام بلاد دستور داده‌ام که چنین و چنان کنند و از رواج سکه‌ها و نقشهای رومی جلوگیری نمایند. برخی از اطرافیان پادشاه روم به وی گفتند: اکنون مناسبت دارد که تهدید خود را نسبت به فرمانروای عرب عملی کنی. ولی پادشاه روم در پاسخ آنان گفت: من می خواستم با آنچه برای او نوشته بودم، وی را به خشم آورم و در آن هنگام از نظر مالی و غیر آن به رسم و آئین رومیان بر این کار توانا بودم، اما اینکه که تمام مسلمانان در معاملات خود از سکه‌های رومی استفاده نمی کنند، نمی توانم [صفحه ۳۱] به تهدید خود جامه‌ی عمل بپوشانم و بدین ترتیب از آنچه گفته بود امتناع کرد. بدین گونه است که تا امروز پیشنهاد محمد بن علی بن حسین همچنان اجرا می شود. آنگاه رشید درهمی را به سوی یکی از خدمتگزارانش انداخت. نگارنده: قبلا در جزء سوم، در تاریخ زندگی امیرمؤمنان علی (ع) به نقل از دائرة المعارف بریتانیا، اشاره کردیم که اولین کسی که به ضرب سکه‌های اسلامی امر کرد علی (ع) بود. وی در سال ۴۰ هجری مطابق با سال ۶۶۰ میلادی، در شهر بصره دستور به ضرب سکه اسلامی داد. پس از آن حضرت، عبدالملک دنباله‌ی کار او را گرفت و در سال ۷۶ هجری مطابق با سال ۶۹۵ میلادی به تکمیل آن همت گماشت. می توان میان این دو روایت را بدین ترتیب جمع کرد که ضرب سکه در بصره به فرمان علی (ع) صورت گرفته اگر چه در آن هنگام سکه‌های دیگر نیز در معاملات رواج داشته است. سکه‌هایی را که «رأس البغل» در زمان عمر ضرب می کرد نیز منقوش به نقش سکه‌ی کسروی بوده است. اما عبدالملک، چنان که پیش از این نیز اشاره شد، به پیشنهاد امام باقر (ع) به ضرب سکه پرداخت و از معامله با سکه‌های دیگر، به جز سکه‌های اسلامی، جلوگیری به عمل آورد.

اخبار مربوط به آن حضرت علیه السلام در برخورد با شاعران

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب می نویسد: امام باقر (ع) به کثیر گفت: عبدالملک را مدح گفتی؟ او پاسخ داد: ای پیشوای هدایت او را تمجید نکردم. بلکه به او گفتم اسد، و اسد از خانواده‌ی سگان است و نیز به او گفتم شمس، و شمس از جماد است و به او گفتم بحر، و بحر از موات است و او را مار خطاب کردم و مار خزنده‌ای بدبو است و او را کوه خواندم و کوه سنگی است گنگ. امام باقر (ع)، از شنیدن سخنان او تبسم کرد. کمیت که در محضر آن حضرت بود بالبداهه قصیده‌ی معروف خود به مطلع زیر را خواند: من لصب متیم مستهام غیر ما صبوه و لا احلام چون به بیت زیر رسید: اخلص الله لی هوای فما اغ رق نزعا و لا تطیش سهامی امام (ع) به او فرمود: بگو فقد اغرق نزعا و ما تطیش سهامی. کمیت گفت: مولای من، شما در این معنی به مراتب بهتر از من شعر می گوید. [۶]. [صفحه ۳۲] در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: کمیت برای امام باقر (ع) این قصیده را سرود: من لصب متیم مستهام. سپس امام (ع) به سوی قبله روی کرد و سه بار فرمود: خدایا بر کمیت رحمت آور و او را بیامرزد. آنگاه گفت: ای کمیت

این صد هزار درهم است که من از اهل یتیم به خاطر تو جمع آورده‌ام کمیت گفت: هرگز، به خدا کسی نمی داند که من این درهم‌ها را از شما گرفته‌ام بلکه خداوند عزوجل مرا بی‌نیازم می کند. اما شما با اعطای یکی از پیراهن هایتان مرا اکرام کنید. امام (ع) هم یکی از پیراهن‌های خود را به او بخشید. نگارنده: این دو بیت که نقل شد سرآغاز قصیده‌ی درازی از کمیت است. در بحار از خط بن فهد حلی نقل شده است: «روزی مردی در محضر امام باقر (ع) وارد شد و قصیده‌ای در مدح آن حضرت خواند که مطلع آن چنین بود: علیک السلام اباجعفر. چون قصیده پایان یافت امام (ع) هیچ صله‌ای به شاعر نداد. شاعر از او پرسید: چرا صله‌ای به من نمی بخشی؟ حال آنکه من شما را مدح گفتم. امام فرمود: تو همان گونه که به مردگان سلام می دهی بر من درود و سلام فرستادی. آیا سخن شاعر را نشنیده‌ای که گفته است: الا طرقتنا آخر الليل زينب عليك سلام هل لما فات مطلب فقلت لها حيت زينب خدنكم تحية ميت و هو في الحى يشرب [۷]. با وجود آنکه گفتن سلام عليك اباجعفر نیز در اینجا تو را کفایت می کرد.» در کتاب مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر تألیف احمد بن محمد بن غياش آمده است که ورد بن زید اسدی برادر کمیت میهمان امام باقر (ع) شد و با سرودن قصیده‌ای امام (ع) را مخاطب قرار داد و شرح شرفیابی خود به حضور آن حضرت را به این گونه بیان کرد: کم جزت فيك من اجواز ايفاع و اوقع الشوق بي قاعا الى قاع يا خير من حملت انثى و من وضعت به اليك غدا سيري و ايصاعى اما بلغتک فالآمال بالغه بنا الى غايه يسعى لها الساعى [۸]. نگارنده: ما این قصیده را به هنگام نقل شرح حال ورد بن زید اسدی، تماما ذکر کرده‌ایم. [صفحه ۳۳]

راویانی که از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند

شیخ مفید در ارشاد می نویسد: بزرگان دین و بقایای اصحاب و سرشناسان تابعان و سران فقهای مسلمانان از وی روایت کرده‌اند. ابن شهر آشوب در مناقب پس از یادآوری همین نکته گفته است: «از صحابه کسانی چون جابر بن عبدالله انصاری و از تابعان، مانند جابر بن یزید جعفی و کیسان سختیانی از صوفیان و از فقها افرادی چون ابن المبارک و زهری و اوزاعی و ابوحنیفه و مالک و شافعی و زیاد بن منذر نهدی از آن حضرت روایت کرده‌اند. از نویسندگان کسانی مثل طبری و بلاذری و سلامی و خطیب در کتابهای تاریخیشان و در موطأ و شرف المصطفی و الابانه و حلیه الاولیاء و سنن ابی داود و الالکانی و مسند ابوحنیفه و مسند مروزی و ترغیب اصفهانی و بسیط واحدی و تفسیر نقاش و زمخشری و معرفه اصول الحدیث و رساله السمعی همگی از آن حضرت نقل قول کرده و گفته‌اند: «قال محمد بن علی ... و چه بسا در بسیاری از مؤاخذ نیز گفته‌اند: «قال محمد الباقر». ابن شهر آشوب همچنین در جای دیگر از همین کتاب می نویسد: شیعیان بر این نکته متفق‌اند که «افقه الاولین» شش نفرند که جزو یاران امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بوده‌اند. این شش تن عبارت بودند از: زراة بن اعین، معروف بن خربوذ مکی، ابوبصیر اسدی، فضیل بن یسار، محمد بن مسلم طائفی و برید بن معاویه عجل. از اصحاب آن حضرت حمران بن اعین شیبانی و برادرانش بکیر و عبدالملک، عبدالرحمان و محمد بن اسماعیل بن بزیع [۹]، عبدالله بن میمون قداح، محمد بن مروان کوفی از فرزندان ابوالاسود، اسماعیل بن فضل هاشمی از فرزندان نوفل بن حارث، ابوهارون مکفوف، ظریف بن ناصح کفن فروش، سعید بن طریف الاسکاف (کفشگر) دثلی، اسماعیل بن جابر خثعمی کوفی، عقبه بن بشیر اسدی، اسلم مکی مولای ابن حنفیه، ابوبصیر لیث بن بختری مرادی، کمیت بن زید اسدی، ناجیه بن عماره صیداوی، معاذ بن مسلم هراء نحوی و بشیر الرحال را می توان نام برد. راویانی که نص امام زین‌العابدین (ع) بر او را نقل کرده‌اند اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن حسین (ع)، زید بن علی و عیسی از پدرش و حسین بن ابی العلاء بوده‌اند. در حلیه الاولیاء آمده است: از تابعان، «عمرو بن دینار، عطاء بن ابی رباح، جابر جعفی، ابان بن تغلب» و از ائمه و بزرگان: «لیث بن ابی سلیم، ابن جریج، حجاج بن ارطاة» در [صفحه ۳۴] متأخران از وی روایت می کرده‌اند. شیخ مفید در اختصاص می نویسد: جابر بن یزید جعفی، حمران بن اعین، زراره، عامر بن عبدالله بن جذاعه، حجر بن زایده عبدالله بن شریک عامری، فضیل بن یسار بصری،

سلام بن مستنیر، برید بن معاویه عجل و حکیم بن ابی نعیم، یاران امام محمد بن علی (ع) بوده‌اند. همچنین در این کتاب به نقل از امام کاظم (ع) آمده است: چون روز قیامت فرارسد منادی ندا درخواهد داد که حواریون محمد بن علی و جعفر بن محمد کجایند؟ پس عبدالله بن شریک عامری، زراره بن اعین، برید بن معاویه عجل، محمد بن مسلم ثقفی، لیث بن بختری مرادی، عبدالله بن ابی یغفور، عامر بن عبدالله بن جداعة، حجر بن زایده، حمران بن اعین و ... برپا می‌خیزند. در اختصاص گفته شده است: «زیاد بن منذر اعمی، یعنی ابو الجارود، زیاد بن ابی رجاء یعنی عبیده خدء، زیاد بن سوقه، زیاد غلام ابوجعفر، زیاد بن ابی زیاد منقری و زیاد الاحلام از یاران امام باقر (ع) بودند. و دیگر یاران او عبارت بودند از: ابوبصیر لیث بن بختری مرادی، ابوبصیر یحیی بن ابی القاسم مکفوف غلام بنی اسد و نام ابوالقاسم اسحاق بود و ابوبصیر نیز کنیه‌اش ابومحمد بود».

کسانی که امام باقر علیه السلام از آنان روایت کرده است

آن حضرت از پدرش و او از اجدادش و آنان از رسول خدا (ص) روایت نقل کرده‌اند. شیخ مفید می‌گوید: «روایت کرده‌اند که از آن حضرت درباره‌ی احادیثی سؤال شد که به صورت مرسل بود و سند آن را نگفته بودند. امام (ع) پاسخ داد: چون حدیثی گفتم و سند آن را ذکر نکردم بدانید که سند من در آن حدیث پدرم از جدم از پدرش از جدش رسول خدا (ص) از جبرئیل از خداوند عزوجل است.» در حلیه الاولیاء آمده است: ابوجعفر محمد بن علی، احادیث را به جابر بن عبدالله انصاری اسناد می‌داد و از ابن عباس و ابوهریره و ابوسعید خدری و انس بن مالک و از حسن و حسین روایت می‌کرد و احادیث خود را به سعید بن مسیب و عبدالله بن ابی رافع اسناد می‌داد. در کشف الغمّه نوشته شده است: ابوالفرج بن جوزی در کتاب صفوة الصفوة گوید: ابوجعفر (ع) احادیث خود را از جابر بن عبدالله، ابوسعید خدری، ابوهریره، ابن عباس «انس» حسن و حسین اسناد داده و از سعید بن مسیب و تابعان دیگر روایت کرده است. نگارنده: روایت بیشتر اینان از سوی امام باقر (ع) به خاطر وجود مصلحتی خاص بوده [صفحه ۳۵] است و گرنه آن حضرت با دست‌یابی به علوم پدرانش بی‌نیاز از آن بود که از کسان دیگری غیر از آنان روایت کند.

تألیفات امام باقر علیه السلام

۱. کتاب التفسیر ابن ندیم به هنگام ذکر کتابهایی که در تفسیر به نگارش درآمده می‌نویسد: کتاب الباقر محمد بن علی بن حسین (ع) این کتاب را ابوالجارود زیاد بن منذر، رئیس فرقه‌ی جارودیه یکی از فرق زیدیه از آن حضرت روایت کرده است. این کتاب را ابوبصیر یحیی بن قاسم (یا ابوالقاسم) اسدی به هنگامی که هنوز ابوالجارود سلامت حال خود را از کف نداده بود، از وی روایت کرد. همچنین علی بن ابراهیم بن هاشم این کتاب را در تفسیر خود نقل کرده است. ۲. نامه‌ی آن حضرت به سعد الخیر از بنی امیه. ۳. نامه‌ی دیگری از آن حضرت به سعد الخیر. این دو نامه را شیخ کلینی در روضه‌ی کافی نقل کرده است. ۴. ابن ندیم گوید: «ابوجعفر محمد بن علی دارای تألیفاتی است و یکی از آنها کتاب الهدایه است». شاید مقصود ابن ندیم امام باقر (ع) بوده باشد. از آن حضرت در شاخه‌های گوناگون علمی روایات فراوانی نقل شده است و اصحاب آن حضرت تألیفات بسیاری در این باره نگاشته‌اند که در شرح زندگانی آنان مذکور است.

روایتی از امام باقر علیه السلام درباره‌ی صفت خالق و یگانگی او

سید مرتضی در امالی می‌نویسد: مردی اعرابی نزد ابوجعفر محمد بن علی (ع) آمد و پرسید: آیا به هنگام پرستش پروردگارت او را می‌بینی، آن حضرت فرمود: من هرگز چیزی را که نبینم پرستش نمی‌کنم. اعرابی پرسید: او را چگونه دیدی؟ فرمود: چشمان، سر خدای را نتواند دید اما دیدار خداوند با چشمان دل و براساس حقایق ایمان امکان‌پذیر خواهد بود. خداوند با حواس، ادراک

نمی شود و با مردم مورد مقایسه قرار نمی گیرد به آیات شناخته و به علامات و نشانه‌ها توصیف می شود. در کار خود هرگز به کسی ستم روا نمی دارد. او خداوند یگانه‌ای است که جز او خدایی نیست. اعرابی با شنیدن این بیانات گفت: به راستی خداوند داناتر است بدان که رسالت خود را در کجا قرار دهد. چنان که در نهج البلاغه نیز آمده است: شخصی به نام ذعلب یمانی پرسشی شبیه این سؤال را از امیرمؤمنان علی (ع) کرد و آن حضرت نیز پاسخی شبیه جواب امام باقر (ع) به او داد. [صفحه ۳۶]

سخنان آن حضرت علیه‌السلام در حکمت، موعظه و آداب به نقل از کتاب حلیه الاولیاء

امام باقر (ع) فرمود: هرگز در قلب انسان کبر، چه کم و چه زیاد، داخل نمی شود مگر آنکه به همان اندازه از عقلش کاسته گردد. صاعقه‌ها بر مؤمن و غیر مؤمن اصابت می کند ولی به کسی که ذکر خدا را می گوید اصابت نمی کند. آن حضرت درباره‌ی آیه‌ی «اولئک یجزون العرقه بما صبروا [۱۰]» فرمود: «آنان کسانی‌اند که به هنگام فقر و تنگدستی در دنیا شکیب ورزیدند». و نیز درباره‌ی آیه‌ی «و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا [۱۱]» فرمود: «آنان کسانی‌اند که بر فقر و سختیهای دنیا پایداری کردند». سخنان زشت، سلاح فرومایگان است. هر چیزی را آفتی است و آفت علم فراموشی است. دانشمندی که مردم از عملش سود می برند برتر از هزار عابد است. به خدا قسم مرگ یک دانشمند در نزد ابلیس محبوب‌تر از مرگ هفتاد نفر عابد است. به فرزندش فرمود: پسر! از کسالت و ملامت در کارها گریزان باش. زیرا این دو سرآغاز هر شری است اگر به کسالت گرایي نخواهی توانست حقی را ادا کنی و اگر ملول و بی‌قرار گردی بر هیچ حقی نتوانی شکیبایی ورزی. کردارها بر سه گونه‌اند: ذکر خداوند در هر حال، با مردم به انصاف رفتار کردن، همدردی کردن و شریک ساختن برادران در مال و ثروت خویش. اگر دیدید قاری قرآن توانگران را دوست می دارد بدانید که او اهل دنیاست و اگر دیدید بی‌هیچ ضرورتی سلطان را همراهی می کند بدانید که او دزد است: شیعه‌ی ما کسی است که خداوند عزوجل را فرمان می برد. از دشمنی و خصومت پرهیزد زیرا که قلب را تباه می کند و نفاق به بار می آورد. آن حضرت (ع) فرمود: آنان که در آیات الهی به باطل مجادله می کنند همان کسانی هستند که به طرف خصومت و دشمنی گرایش دارند. و فرمود: من برادری داشتم که در دیدگانم بزرگ می نمود آنچه باعث بزرگی او در چشم من شده بود، حقارت دنیا در چشمان او بود. فرمود: به هر کس که اخلاق نیکو و صفات رفیع و مدارا اعطا گردید، همه‌ی خیر و نیکی بدو داده شد و در دنیا آخرت از آسایش و راحت خیال و حسن حال برخوردار خواهد بود و آن کس که از خلق خوش و رفیق و مدارا بی‌بهره شد راهش به سوی بدیها و بلایا گشاده گردیده است مگر کسی که خداوند او را حفظ کند. فرمود: اگر می خواهی از محبت قلبی دوست نسبت به خویش آگاه شوی، به آنچه در قلب خود نسبت به او می گذرد بنگر. [صفحه ۳۷] آن حضرت به جابر جعفی فرمود: ای جابر دنیا چندان ارزشی ندارد. بلکه همچون مرکبی است که سوار آن شده‌ای یا جامه‌ای است که آن را به تن کرده‌ای و یا زنی است که او را دوست داشته‌ای. ای جابر مؤمنان کسانی‌اند که به دنیا آرامش نمی گیرند تا در آن باقی بمانند و از فرارسیدن آخرت نیز ایمن نیستند تا به پاداش نیکان نایل آیند. باتقوا کسی است که خرج معیشت وی از همه کمتر و سبک‌تر و یاری او به تو از همه بیشتر باشد. اگر تو فراموش کردی آنان تو را یاد می کنند و چون یادشان کردی به تو کمک می رسانند گویندگان حقوق الهی‌اند و برپای دارندگان فرمانهای او. ای جابر! در دنیا چنان باش که گویی در آن فرود آمده‌ای و می خواهی از آن کوچ کنی. یا آن را مانند ثروتی بدان که در خوابش دیده‌ای و در بیداری چیزی از آن ثروت با تو نیست به راستی که دنیا در نزد خردمندان و دانایان به خداوند تعالی، همانند گردش سایه است. پس در حفظ آنچه خداوند از رعایت دین و حکمتش از تو خواسته، کوشا باش. و نیز فرمود: هیچ چیز در نزد خداوند محبوب‌تر از درخواست کردن از او نیست و هیچ چیز جز دعا قضای او را برطرف نمی کند. سریع‌ترین ثوابها در کارهای خیر به نیکوکاری و سریع‌ترین عقابها در کارهای شر، به ستم تعلق می گیرد. برای انسان همین عیب بس است که از مردم چیزی ببیند که آن را در خود فراموش نماید و به مردم دستوری دهد که خود از عهده‌ی انجام آن بر نمی‌آید

و دوست خود را به امور بیهوده بیازارد.

سخنان امام باقر علیه السلام به نقل از تحف العقول

از وصیت امام باقر (ع) به جابر بن یزید جعفی: تو را به پنج عمل در برابر مردم سفارش می کنم، اگر ستم شدی بر آنان ستم مکن، اگر به تو خیانت شود تو خیانت مکن، اگر به تو دروغ گویند تو خشمگین مشو، اگر تو را مدح گفتند شاد مشو و اگر تو را نکوهش کردند بی تابي مکن و در آنچه در مورد تو گفته می شود اندیشه کن اگر آنچه درباره ات گفته اند، در خود دیدی بدان که سقوط تو از چشم بینای خداوند عزوجل در هنگامی که برای امر درستی خشم کردی مصیبتی بزرگتر است برای تو از اینکه بیم داری از چشم مردم بیفتی، و اگر برخلاف واقع گفته اند این خود ثوابی است که بی رنج به دست آورده ای. بدان که تو دوست ما محسوب نشوی تا چنان گردی که اگر تمام همشهریانت گرد آیند و یک زبان گویند تو مرد بدی هستی، مایه ی اندوه تو نگردد و اگر همه گویند تو مرد خوبی هستی، بدان شاد نشوی. اما خود را برابر قرآن بدار، اگر به راه قرآن می روی و آنچه را قرآن نخواستہ نخواهی و آنچه را خواسته بخواهی و از آنچه بیم داده بترسی، پابرجا و استوار باش و خوشحال باش که هر چه درباره ات گویند زبانی به تو نمی رساند و اگر از قرآن جدا و دوری، پس برای چه بر [صفحه ۳۸] خود می بالی؟ به راستی مؤمن سخت متوجه جهاد با نفس است تا بر خواهشهای نفسانی خویش چیره آید. یک بار نفس را از کثری به راستی آورد و با خواهشهای او به خاطر خداوند، مخالف شود و بار دیگر هم نفس او را به زمین زند و پیرو هوس او گردد و خدایش دست او را گیرد و از جایش بلند کند و از لغزشش چشم فرو بندد و او هم یادآور شود و توبه کند و بترسد پس خدا هم بر بینایی و شناخت او بیفزاید چون ترسش افزون شده است. و همین است که خداوند فرماید: چون اهل تقوا را از شیطان وسوسه و خیالی به دل فرارسد همان دم خدا را بیاد آرند و همان لحظه بصیرت و بینایی پیدا کنند. [۱۲]. ای جابر! روزی اندک را از جانب خدا بسیار حساب کن، که از عهده ی شکرش باید به درآیی و طاعت بسیار خود را برای خداوند کم بگیری تا نفس را خوار داری و خود را در معرض عفو خداوند قرار دهی. شر موجود در خود را به وسیله ی علم حاضر دفع کن. و علم حاضر خود را همراه با عمل خالص به کار بند و در عمل خالص از غفت بزرگ به سخت بیدار بودن کناره گیر و بیداری سخت را با ترس درست از خداوند به دست آر و با استفاده از راهنمایی خرد، جلوی زیاده روی هوا را بگیر و هنگام چیرگی هوای نفس، با طلب هدایت از دانش، باز ایست و عمل خالص را برای روز جزا نگه دار، با انتخاب قناعت از حرص پرهیز کن، با کوتاه کردن آرزو شیرینی زهد را به دست آور، با سردی نومیدی اسباب طمع از مردم را قطع کن، با خودشناسی راه خودبینی را ببند، با واگذاری درست امور به خداوند آسایش و راحتی خود را مهیا کن، با ذکر بسیار در خلوت رقت قلب را بخواه و نورانیت قلب را بادوام اندوه به دست آور و با ترسی راستین خود را از شیطان حفظ کن، مبدا امید دروغین داشته باشی که تو را در ترسی راستین خواهد انداخت. مبدا در کار تأخیر روا داری که در این دریا هالکان غرقه شوند، مبدا غفلت کنی که غفلت مایه ی سنگدلی است. از سستی در آنچه که عذری برای نباشد پرهیز که پشیمانها بدان پناه برند، از گناهان گذشته به واسطه ی پشیمانی و استغفار بسیار باز گرد و با برگشت صادقانه به درگاه الهی به رحمت و گذشت او درآویز و این رجعت صادقانه را با دعای خالص و مناجات در شبهای تار به دست آور. با شکر بسیار، فرونی نعمت را به سوی خود جلب کن و با کشتن طمع، بقای عزت را بجو و خواری طمع را با عزت یأس از مردمان دفع کن و عزت یأس را با بلند همتی به دست آر و با کوتاه کردن آرزو، از دنیا توشه بگیر و در هر فرصت به مقصود خود پیشی گیر. مبدا به چیزی که از آن ایمن نیستی، اعتماد کنی. بدان که هیچ دانشی چون سلامت جویی، و سلامتی چون سلامت قلب، و عقلی مانند [صفحه ۳۹] مخالفت با هوی، و فقری چون فقر قلب، و ثروتی چون بی نیازی نفس، و دانشی چون خودشناسی، و نعمتی مانند عافیت، و عافیتی چون مساعدت توفیق، و شرفی چون بلند همتی، و زهدی چون کوتاهی آرزو، و عدلی چون انصاف، و ظلمی چون همدستی با هوی، و طاعتی چون ادای فرایض، و

مصیبتی چون بی‌عقلی، و گناهی چون کوچک شمردن گناه، و خشنودی به حالتی که در آنی، و فضیلتی چون جهاد، و جهادی چون مجاهده با هوی، و نیرویی چون جلوگیری از خشم، و ذلتی مانند ذلت طمع، نیست. مبادا فرصت را از کف دهی که این میدانی است که برای اهل آن زیان به بار می‌آورد. و نیز آن حضرت فرمود: گفتار نیکو را از هر که گفت، فرابگیرید، زیرا خداوند می‌فرماید: کسانی که سخن را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند آنانند که خداوند هدایتشان کرده است. [۱۳]. وای بر تو ای مغرور! آیا ستایش نمی‌کنی کسی را که دنیای فانی را بدو می‌دهی و او در مقابل اجر باقی به تو می‌دهد یک درهم ناپایدار و فانی را به ده تا هفتصد درهم باقی و پاینده عوض دهد. وای بر تو! به راستی که تو یکی از دزدان گناهان هستی هر آنگاه که بر تو شهوتی روی آورد یا ارتکاب گناهی رخ دهد به سوی آن شتاب ورزی و با جهل خود بدان اقدام کنی و دست بدان بیالایی، گویا در چشم خدا نیستی یا آنکه خداوند در کمین تو ننشسته است. ای خواهنده‌ی بهشت! چقدر خوابت دراز و مرکبت کند و همت سست است. بر خدایت باد از این خواسته و خواهنده. وای گریزنده از دوزخ! مرکبت چقدر تند به سوی آن می‌شتابد و چه دستاوردی داری که تو را در آن فرو می‌اندازد.

کلمات قصار امام باقر علیه السلام

چیزی با چیزی نیامیزد که بهتر از حلم با علم باشد. کامل‌ترین کمال فهم در دین، صبر بر سختیها و اندازه‌گیری خرج زندگانی است. متکبر در ردای خداوند با او سر ستیز دارد. به حق قیام کن و از آنچه به تو بهره‌ای نمی‌رساند دوری گزین. از دشمن خود کناره گیر و از دوست بترس. با فاجر همنشین شو و او را بر راز خود آگاه مساز و در کار خود با کسانی مشورت کن که از خداوند می‌ترسند. رفاقت بیست ساله قرابت است. اگر توانی با احدی معامله نکنی جز اینکه احسان به او کنی چه بهتر. سه چیز از مکارم دنیا و آخرت‌اند: گذشت از کسی که به تو ستم کرده، پیوند با آن کس که از تو بریده و بردباری به هنگامی که نسبت به تو نادانی می‌شود. ظلم بر سه گونه است: [صفحه ۴۰] ظلمی که خدا آن را بیامرزد، ظلمی که بیامرزد و ظلمی که از آن نگذرد. ظلمی که مورد آمرزش قرار نگیرد شرک به خداست و ظلمی که خدا آن را بیامرزد ظلم به نفس است میان خود و خدا و اما ظلمی که خدا از آن نگذرد دینی است که بندگان به هم دارند. هیچ بنده‌ای نیست که از کمک برادر مسلماننش و کوشش در حاجت او سر باز زند جز اینکه گرفتار شود به کوشش در حاجتی که گناه برای او دارد و اجر ندارد و هیچ بنده‌ای نیست که دریغ کند از خرج در راه خدا جز این که گرفتار شود به خرج چند برابر در آنچه مورد خشم خداست. در هر قضای الهی برای مؤمن خیری نهفته است. خدا را ناخوش آید که مردم در خواهش از یکدیگر اصرار ورزند ولی اصرار را در سؤال از خودش دوست دارد. خداوند جل ذکره، دوست دارد که از او سؤال شود و آنچه نزد اوست خواسته شود. هر کس که خداوند در درون واعظی از خودش قرار ندهد، مواعظ مردم بر او سودی نخواهد بخشید. هر کس که ظاهرش بر باطنش بچربد، ترازویش سبک باشد. چه بسیار مردی که به دیگری برخورد و بگوید: خداوند دشمنت را واژگون سازد و او جز خداوند دشمنی نداشته باشد. بنده‌ای در صف دانشمندان قرار نمی‌گیرد مگر آنکه بر زبردست خود حسادت نورزد و زبردست خود را کوچک نشمارد. همانا مثل کسی که نیازمند تازه به دوران رسیده‌ای شده مانند درهمی است که در دهان افعی است که هم بدان نیاز داری و هم به خاطر آن در معرض خطری. سه خصلتند که عاملان‌شان نمیرند تا گرفتاری آن را بچشند: ستمکاری، قطع رحم و قسم دروغ که نبرد با خداست. و نزدیک‌ترین طاعتها به ثواب، صله رحم است. و به راستی اگر مردمی بدکار هم باشند و با هم مهربانی و پیوست کنند اموالشان افزون می‌شود و ثروتمند می‌گردند. همانا سوگند دروغ و قطع رحم خانمانها را ویران و اهلش را نابود می‌سازد. هیچ کرداری پذیرفته نیست مگر به معرفت و معرفتی نیست جز به عمل و هر که شناخت یافت همان معرفت او را به عمل رهنمون می‌شود و آن کس که معرفت نیافت عملی نیاورد. به خدا سوگند شیعیان ما نیستند مگر کسانی که از خدا تقوا دارند و او را اطاعت کنند و نشانه‌ای ندارند جز

تواضع و خشوع و ادای امانت و کثرت ذکر خدا و روزه و نماز و خوش کرداری به پدر و مادر و رسیدگی به همسایگان فقیر و مستمند و قرض دار و یتیم و راستگویی و قرآن خواندن و دم بستن از مردم جر به سخن خوب. آنان در هر کاری امین قبیله‌ی خویش می باشند. چهار چیز از گنجینه‌ی نکویی است: نهان داشتن حاجت، نهان داشتن صدقه، نهان داشتن درد، نهان داشتن مصیبت. هر کس زبانش راست است کردارش پاک است و هر کس نیتش خوب باشد روزیش افزون گردد و هر کس با اهل خانواده اش نکو رفتار باشد به عمرش افزوده گردد. هر که برای خدا برادری به دست آورد به اعتماد ایمان به خدا و به برادری او وفا کند، برای رضای خدا پرتوی از نور خدا و امانی از عذاب خدا به دست آورده و هم [صفحه ۴۱] حجتی که روز قیامت به وسیله‌ی آن پیروز گردد و عزتی پاینده و نامی بلند به کف آورده است. تواضع آن است که در جایگاهی که درخور او نیست رضا نباشد و هر کس را که دیدی سلام کنی و از جدال، اگر چه حق هم با تو باشد، دوری کنی. مؤمن برادر مؤمن است نه دشمنامش می دهد و نه او را بی نصیب می گذارد و نه به او گمان بد می برد. خود را بر حق شکبیا دارد، زیرا هر که برای حق چیزی از او دریغ شود در باطل دو برابرش به او دهند. هر که را کج خوئی دادند ایمان از او پنهان گردد. خداوند دشنام گوی بی آبرو را دشمن دارد. خداوند را کيفرهای روحی و جسمی باشد مانند تنگی معیشت و سستی در عبادت، و هیچ کيفری بدتر از سنگدلی نیست. خداوند می فرماید: ای فرزند آدم از آنچه بر تو حرام کردم پرهیز تا از پرهیزگارترین مردمان باشی، والاترین عبادتها عفت شکم و فرج است. چهره‌ی خرم و گشاده وسیله‌ی دوستی و تقرب به خداست و ترش رویی و دژم چهرگی وسیله‌ی دشمنی و دوری از خداست. حیا و ایمان به یک ریسمان بسته‌اند هر کدام بروند دیگری به دنبال آن خواهد رفت. هر یک باب هدایت آموزد اجر کسی دارد که بدان عمل کند و از اجر آنان کاسته نشود و هر کس یک باب ضلالت آموزد گناهان کسانی را دارد که بدان عمل می کنند و از گناهان آنان هم کاسته نگردد. چالپوسی و حسادت از خصال مؤمنان نیست مگر در علم اندوزی. آیا شما را آگاه نکنم به چیزی که چون به کارش بندید سلطان و شیطان از شما دوری گزینند؟ ابوحمزه (از یاران امام (ع)) گفت: آری. فرمود: بامدادان صدقه دهید تا روی ابلیس سیاه گردد و شر سلطان ظالم در آن روز از شما برطرف گردد و در راه خدا با یکدیگر دوستی و مهرورزی کنید و در کردار صالح به یکدیگر مدد رسانید. زیرا این کار ریشه سلطان و شیطان را بر می کند و در استغفار پای فشارید که گناهان را از بین می برد. به درستی که این زبان کلید هر خوبی و بدی است. و مؤمن باید بر زبان خود مهر زند همان گونه که بر طلا و نقره اش مهر می زند زیرا رسول خدا (ص) فرمود: خدا بیامرزد مؤمنی را که زبانش را از گفتن بدی بازدارد زیرا این صدقه‌ای است که او به خود داده است آنگاه فرمود: هیچ کس از گناهان در امان نمی ماند مگر آن که زبانش را در بند کشد. غیبت آن است که درباره برادرت آن را بگویی که خداوند بر مردم پوشیده داشته است. اما بهتان آن است که درباره‌ی برادرت چیزی بگویی که در او نیست. پر حسرت ترین مردمان در روز قیامت، بنده‌ای است که عمل و عدالتی را وصف کند آنگاه خود خلاف آن را رفتار کند. بر شما باد به ورع و اجتهاد و راستگویی و پرداخت امانت به صاحبش نیک باشد یا بد و اگر قاتل علی بن ابی طالب به من امانتی می سپرد حتما به او بازپس می دادم. صله‌ی ارحام اعمال را پرورد و اموال را بیفزاید و بلا را دفع کند و حساب را آسان سازد و عمر را دراز کند. ای مردم شما در این دنیا آماج تیرهای بلایید هیچ کدام شما روز تازه‌ای از عمر خود را در [صفحه ۴۲] پیش نگیرد و جز با گذشت یک روز دیگر از عمرش. کدام لقمه‌ای است که گلوگیری ندارد؟ و کدام نوشابه‌ای است که در حنجره گره نخورد؟ جایی را که بدان وارد می شوید از آنجا که کوچ می کنید آباد نمایید. امروز غنیمت است اما نمی دانی فردا از آن کیست. مردم مسافرنند و بار خود را در جهان دیگر بگشایند. ریشه‌های ما از میان رفتند و ما شاخ و برگ آنانیم. شاخه را پس از قطع ریشه چه بقایی است؟ کجایند کسانی که طول عمر آنان از ما درازتر و آرزوهایشان از ما دورتر بود؟ ای زاده‌ی آدم! آنچه بر بازگرداندش توانایی نداری، اینک به سویت آمد و آنچه نمی توانی از دستت رفت. خوشگذرانی را خوشی مشمار تو از آن لذتی نمیبری مگر آنکه به مرگت نزدیک کند و به اجلت بکشانند. پنداری تو دوستی گمشده و شخصی مرده و ربنده هستی. پس از خود مراقبت کن

و از جز او در گذر و از خدا یاری جو، او یاریت دهد. هر که چنان کند که به او کرده‌اند پاداش داده و هر که دو برابر آن را انجام دهد شکرگزاری کرده و هر که شکر کند کریم است. و آن کس که دانست هر چه کند با خود کرده در سپاسگزاری از مردم کندی نکند و مهر آنان را زیاده نخواهد پس از دیگری سپاس آنچه به خود کرده و آبرویت را بدان نگه داشته‌ای مخواه. بدان کسی که به طلب حاجت نزد تو آمده آبروی خویش را در برابر تو حفظ نکرده پس تو هم آبرویت را از رد نکردن او حفظ نما. خداوند بنده‌ی مؤمنش را با بلا مورد رسیدگی و لطف قرار می دهد همان گونه که غایبی برای اهل خود هدیه‌ای می فرستد و او را از دنیا پرهیز می دهد همان گونه که پزشک، بیمار را پرهیز می دهد. شیعیان علی (ع) آنانند که در راه ولایت ما به یکدیگر بخشش دارند و به خاطر محبت ما به یکدیگر دوستی می ورزند و برای زنده داشت امر ما به دیدار یکدیگر می روند. کسانی اند که چون در خشم شوند ستم روا ندارند و چون خشنود گردند اسراف نورزند، آنان برکت همسایگانند و دوست معاشران. تنبلی و کسالت به دین و دنیا زیان می رساند. اگر سائل می دانست در گدایی چیست احدی از احدی سؤالی نمی کرد و اگر آنکه از او سؤال شده می دانست در رد سؤال چیست هیچ گاه کسی از کسی دریغ نمی داشت. به راستی خداوند را بندگانی است با میمنت و دارا، که زندگی می کنند و مردم نیز در کنار آنها زندگی می کنند. آنان در میان دیگر بندگان خدا مانند بارانند. و نیز خداوند را بندگانی است ملعون و کج خلق و تیره بخت که نه خود زندگی می کنند و نه مردم در کنار آنها به سر می برند، اینان در میان دیگر بندگان خدا مانند ملخ باشند که بر چیزی درنیفتند جز آنکه نابودش سازند. به مردم بهتر از آن چیزی که می خواهید به شما بگویند بگویند، زیرا خداوند بسیار لعنت کن دشنام ده و طعنه زن بر مؤمنان و نیز دشنام ده بی آبرو و گدای سمج را دشمن دارد و بنده‌ی باحیا و بردبار عقیف و پارسا را دوست می دارد. همانا خداوند فاش و بلند سلام گفتن را دوست دارد. روزی آن حضرت (ع) از کسانی که در محضرش بودند، پرسید: مروت چیست؟ آنان [صفحه ۴۳] هر یک پاسخی دادند و خود فرمود: مروت آن است که طمع نورزی تا خوار شوی، و گدایی نکنی تا تهیدست گردی، و بخل نورزی تا دشنام شنوی، و نادانی نکنی تا مورد خصومت واقع شوی. پرسش شد: چه کسی بر این همه قادر است؟ فرمود: آن کس که دوست دارد مانند مردمک چشم و به خوبی مشک در عطرها و به مقام خلیفه در این روزتان باشد. روزی مردی در نزد آن حضرت گفت: خدایا ما را از تمام مردم بی نیاز کن. امام باقر (ع) فرمود: چنین مگو، بلکه بگو خداوند ما را از بدیهای مردم بی نیاز کن. زیرا مؤمن از برادر خود بی نیاز نتواند بود. آن حضرت فرمود: هر کس خدا را معصیت کند او را نشناخته است و سپس این دو بیت را خواند: تعصی الاله و انت تظهر حبه هذا لعمرک فی الفعال بدیع لو کان جبک صادقاً لا طعنه ان المحب لمن احب مطیع [۱۴]. پایان نقل کلمات قصار امام باقر (ع) از کتاب تحف العقول.

کلمات قصار امام باقر علیه السلام منقول از کتاب نثر الدرر

امام محمد بن علی (ع) به فرزندش امام جعفر صادق (ع) فرمود: همانا خداوند سه چیز را در سه چیز پنهان داشته است: خشنودیش را در اطاعت از خود، پس سعی کن طاعت خدا را کوچک نشماری که شاید خشنودی خداوند در آن باشد. و خشمش را در معصیتش نهان داشته پس معصیت خدا را حقیر بدان که شاید غضب او در همان باشد. و اولیای خویش را در میان خلق خود مخفی داشته پس بکوش که با چشم حقارت به کسی ننگری شاید که او خود از اولیای خداوند باشد. از آن حضرت سؤال شد: چرا خداوند روزه را بر بندگان خدا واجب فرمود؟ پاسخ داد: تا توانگر طعم گرسنگی را بچشد و بر فقیر مهربانی کند! همچنین فرمود: دسته‌ای از مردم از روی میل به سوی، خدای را می پرستند که این عبادت سوداگران است و دسته‌ای دیگر خدا را از روی ترس و بیم می پرستند که این عبادت غلامان و بردگان است و دسته‌ای برای سپاس از خداوند او را می پرستند که این عبادت آزادگان است. [۱۵]. ابو عثمان جاحظ در کتاب البیان و التبیین می نویسد: محمد بن علی، باقر (ع)، صلاح [صفحه ۴۴] تمامی امور دنیوی را

در دو کلمه جمع کرده است و فرموده است: آنچه درخور زندگی و آمیزش با مردم است یک پیمانه پر است که دوسوم آن زیرکی و هوشیاری و یک سوم آن تغافل و گذشت می باشد. در کتاب مطالب السؤل از آن حضرت نقل شده که فرمود: هیچ عبادتی برتر از عفت شکم و فرج نیست.

برخی از دعا‌های مأثور از امام باقر علیه السلام

ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیه الاولیاء به نقل از امام جعفر صادق (ع) و او از پدرش روایت کرده است که گفت: امام باقر (ع) در دل شب می گفت: خدایا مرا امر کردی من فرمان نبردم و مرا نهی کردی اما پرهیز نکردم اینک این منم بنده‌ی تو که فراروی تو ایستاده و عذر نخواسته است. آبی در کتاب نثر الدرر نقل کرده است امام باقر (ع) می فرمود: خدایا! مرا در دنیا با بی نیازی و در آخرت با گذشت یاری فرما. آن حضرت به فرزند خود فرمود: پسرم! چون خداوند نعمتی بر تو ارزانی داشت بگو: «الحمد لله» و چون کاری تو را اندوهگین ساخت بگو: «لا حول و لا قوة الا بالله» و چون رزق و روزی بر تو تنگ شد بگو: «استغفر الله».

دعای امام باقر علیه السلام پس از غذا

در این دعا امام (ع)، با موجزترین عبارات، به برخی از نعمتهای الهی اشاره کرده که زبان از گفتن آن ناتوان است. شیخ کلینی در کتاب کافی به نقل از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: پدرم می گفت: سپاس خدایی را سزد که ما را در میان گرسنگان سیر گردانید و در میان تشنگان سیرابمان کرد و در میان بی پناهان، پناهمان داد و در میان پیادگان سوارمان کرد و در میان بیمزدگان آسوده مان داشت و در میان ناتوانان یاریمان فرمود:

اشعاری که از امام باقر علیه السلام برجای مانده است

در کشف الغمّه آمده است: از کتابی که وزیر سعید مؤیدالدین ابوطالب محمد بن احمد بن محمد بن علی بن علقمی جمع آوری کرده، نقل می کنم که گفت: ابوالفتح یحیی بن محمد بن حیا کاتب حدیثی آورد. و در پایان این حدیث آمده است که یکی از ایشان گفت: در بین راه مکه و مدینه بودم که ناگهان با کودکی مواجه شدم. از او پرسیدم: کیستی؟ و پس از گفت و گوی بسیار، وی این اشعار را سرود: [صفحه ۴۵] لنحن علی الحوض ذواذ نذود و یسعد وراده [۱۶]. فما فاز من فاز الا بنا و ما خاب من حبا زاده [۱۷]. فمن سرنا نال منا السرور و من ساءنا ساء میلاده [۱۸]. و من کان غاصبنا حقنا فیوم القیامه میعاده [۱۹]. در کتاب انوار الربیع نیز ایات زیر به امام باقر (ع) نسبت داده شده است: عجب من معجب بصورته و کان من قبل نطفه مذره [۲۰]. و فی غد بعد خسف صورته یصیر فی القبر جیفه قذره [۲۱]. و هو علی عجه و نخوته ما بین جنبیه یحمل العذره [۲۲]. در کتاب مناقب از ابوخالد برقی در کتاب الشعر و الشعراء نقل شده است که امام باقر (ع) به این بیت تمثل جست: و اطرق اطراق الشجاع ولو یری مساغا لنبایه الشجاع لصمما [۲۳].

وصیت امام باقر علیه السلام به هنگام وفاتش

شیخ کلینی در کتاب کافی به سند خود از امام رضا (ع) روایت کرده است که امام باقر (ع) به هنگام احتضار فرمود: هنگامی که بدرود حیات گفتم زمین را برایم بشکافید و قبری مهیا کنید پس اگر به شما گفتند برای رسول خدا (ص) لحد بوده است، تصدیق کنید. نگارنده: این فرمایش بدان دلیل بوده است که امام باقر (ع) شکافتن زمین را از برخی جهات بهتر می دانسته اگر چه فضیلت لحد بالا-تر بوده است. کلینی به سند خود از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: پدرم هر آنچه از کتب و سلاح و آثار و

امانات انبیاء در نزد خود داشت، به من به ودیعت سپرد. پس چون لحظه‌ی وفاتش [صفحه ۴۶] فرا رسید به من گفت: چهار شاهد فرا بخوان. من چهار تن از قریش را دعوت کردم که یکی از آنان نافع مولای عبدالله بن عمر بود. پس به من فرمود: «بنویس این چیزی است که یعقوب فرزنداناش را بدان وصیت کرد که ای فرزندانم خداوند دین را برای شما برگزید، پس نمیرید مگر آنکه تسلیم رضای خداوند باشید.» و وصیت کرد محمد بن علی به جعفر بن محمد و به وی فرمان می دهد که او را به جامه‌ی بردی که هر جمعه در آن نماز می خواند کفن کند و عمامه‌اش را بر سرش بندد و قبر او را چهار گوش و با فاصله‌ی چهار انگشت از زمین بلندتر قرار دهد و در موقع دفن بندهای کفن او را باز کند. سپس به شهود فرمود: باز گردید خداوند شما را رحمت کند! امام صادق (ع) گفت: به پدرم گفتم: ای پدر! در این وصیت چه بود که بر آن شاهد طلب کردی؟ فرمود: پسر! خوش نداشتی پس از من با تو به نزاع برخیزند به این بهانه که به تو وصیت نکرده‌ام و می خواستم بدین وسیله حجت و دلیلی برای تو قرار داده باشم. در حقیقت امام (ع) می خواست به این وسیله همگان بدانند که جعفر بن محمد (ع)، وصی و جانشین و امام بعد از اوست. کلینی در کافی به سند خود از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: پدرم روزی در ایام بیماریش به من گفت: پسر! گروهی از قریشیان ساکن مدینه را بدینجا فراخوان تا آنها را گواه بگیرم. من نیز چنین کردم. پس امام در حضور آنان به من فرمود: ای جعفر هنگامی که من دنیا را وداع گفتم مرا بشوی و کفن کن و قبرم را چهار انگشت بالاتر از زمین قرار ده و بر آن آب بپاش. چون گواهان رفتند به پدرم عرض کردم: اگر مرا (در خلوت هم) به این کارها امر می کردی، انجام می دادم. چرا درخواستی تا عده‌ای را به عنوان شاهد به نزدت بیاورم؟ فرمود: پسر! می خواستم با تو نزاع نکنند. (یعنی در امامت و خلافت از پس من با تو نزاع نکنند و بدانند که تو وصی منی). کلینی در کافی به سند خود از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: پدرم در وصیتش نوشته بود که وی را در سه جامه کفن کنم. یکی ردای جمره‌ای او بود که در روز جمعه با آن نماز می خواند و دو پیراهن دیگر. پس به وی عرض کردم: چرا اینها را می نویسی؟ فرمود: می ترسم مردم با تو از در نزاع وارد شوند و بگویند او را در چهار یا پنج جامه کفن کن اما تو به گفتار آنان راه مرو. عمامه‌ی خودم را بر سرم بند و البته عمامه را جزو کفن محسوب مکن بلکه عمامه از چیزهایی است که بدن را به آن می پوشانند. شیخ کلینی در کافی به سند خود نقل کرده است که امام باقر (ع) وصیت کرد که هشتصد درهم برای برگزاری مراسم سوگواری او اختصاص دهند و این کار را از سنت می دانست. زیرا پیامبر می فرمود: برای خاندان جعفر طعامی فراهم آرید، آنان نیز به وصیتش عمل کردند.

پاورقی

[۱] حجر / ۷۵: و در این (عذاب) هوشمندان را عبرت و بصیرت بسیار است. [۲] نساء / ۳۵... از طرف کسان مرد و کسان زن داوری برگزینید که اگر خواستار اصلاح باشند خدا ایشان را بر آن موفقیت بخشد. [۳] بقره / ۱۸۷: حتی یتین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر. [۴] سوره اعراف / ۱۹۹: خذ العفو و امر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین. [۵] سوره حشر / ۷: ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا. [۶] نزع، کشیدن کمان است تیر را. و الاغراق نزعاً، مبالغه در این امر است. اغرق النازع فی القوس، مثلی است که برای نشان دادن غلو و افراط به کار می رود. بنابراین آنچه کمیت گفته بود مناسب مقام نبود زیرا مفهومش آن بود که من در محبت مبالغه نمی کنم و حال آنکه معنی مناسب عکس این بود. از این رو امام (ع) سخن او را به صورتی که در بالا آمد تغییر داد. [۷] بدان که زینب در آخر شب به سوی ما آمد. علیک سلام آیا برای آنچه در گذشته درخواستی هست؟ پس به او گفتم بر زینب چنان درود فرستادی که بر مردگان، حال آنکه او هنوز زنده است! [۸] چقدر برای محبت تو از جاهای بلند و سخت عبور کرده‌ام و شوق، مرا از جایی به جایی دیگر می برد. ای بهترین کسی که زنی او را حمل کرده و زاده‌ی سیر و حرکت سریع من، به واسطه‌ی این شوق فردا به سوی تو است. اینک امیدها و آرزوهایم را به تو رسانده‌ام و آرزوها به میزان کوششی که

کوشنده برای آنها کرده، به ما می رسد. [۹] این فرد و نیز فردی که پس از او نامش ذکر شده از اصحاب امام صادق (ع) هم بوده‌اند. [۱۰] فرقان / ۷۵: آنانند که به خاطر شکیبایی که کرده‌اند بهشت را پاداش داده می شوند. [۱۱] انسان / ۱۲: و پاداش دادند ایشان را به خاطر شکیبایی که کرده‌اند بهشت و حریر. [۱۲] اعراف / ۲۰۰: ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا افذاهم مبصرون. [۱۳] زمر / ۱۸: الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هداهم الله. [۱۴] خدا را نافرمانی می کنی در حالی که محبت او را اظهار می داری و این به جان خودت سوگند در کارها، امری بدیع و شگفت‌آور است. اگر به راستی محبت تو به خداوند صادقانه بود او را فرمان می بردی زیرا عاشق مطیع و فرمانبر معشوق است. [۱۵] در مجلدات پیشین، مانند چنین روایتی از امام چهارم نیز نقل گردید. (مؤلف). [۱۶] ما بر حوض (کوثر) حامی و پشتیبان آنیم و از آن دفاع می کنیم و وارد شوندگان بر آن به سعادت می رسند. [۱۷] آن کس که کامیاب شد جز به واسطه ما نبود و به خاطر دوستی ما توشه‌اش ضایع و تباه نگشت. [۱۸] هر کس ما را خوشحال سازد از ما هم خوشی به او رسد و آن کس ما را ناخشنود کند ولادت او بد و نا مبارک بوده است. [۱۹] هر کس حق ما را غصب کرده باشد بداند که روز قیامت وعده گاه اوست. [۲۰] در شگفت شدم از کسی که به صورت و چهره‌ی خود می نازد و حال آنکه پیش از این نطفه‌ای گندیده بود. [۲۱] و فردا پس از آنکه سیمایش نهان گردد، در قبر به مرداری پلید و بویناک تبدیل می شود. [۲۲] و آنگاه او با این تکبر و غرورش با خود پلیدی به آن سرای می برد. [۲۳] شجاعانه خیره شد و اگر چیزی باب دندانش می دید آن را رها نمی کرد (شاید تمثیل به این شعر کنایه از طرز تفکر امامان معصوم نسبت به حکومت باشد).

